

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ایزدگاران - طالقانی و دیگران ۱۹۹۰



Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و پنج
مورد عرضه تا زمانه فروش می رسد. همچنین مسیح و مسیح
پوسته امر و غیره، ظاهر می رسد. مسیح و مسیح

کله تازه و کله مسیح و مسیح
موتور و موتور مسیح و مسیح
آدرس: میدان شهر نو کوه کله مسیح

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده، قلم بنفش، ریلر، خود
مقدور تاخ را به قیمت های مناسب در ضایع
بخش عرضه می دارد.
برقیون ۲۶۷۷۶
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کله مسیح و مسیح
برق و مسیح و مسیح
آدرس: چوک بریس میدان چوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزها هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمند
قرار دهید.
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

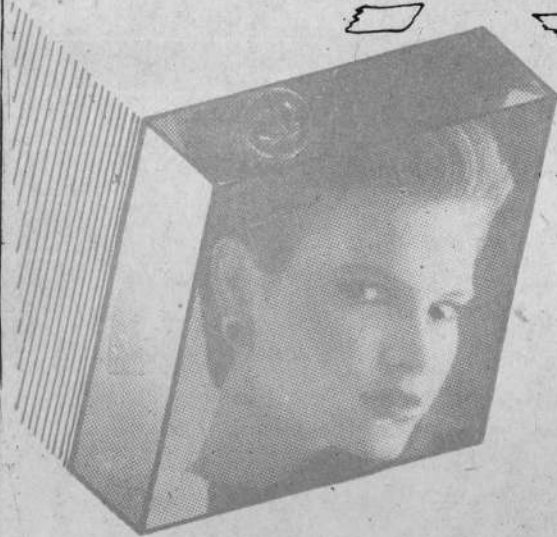
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامانسه و لفظ مود صورت خانوادہ با
لینا لباسها مردانه زنانه و طفلانہ شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانہ و سرگونی لفظ و وسایع کلاسیک از مشهورترین
کمپنی ارجحانسه تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شرف شمال
روضه مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانوادہ
زنانه و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

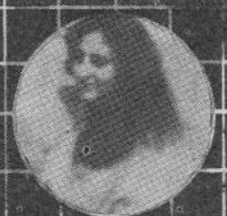
آدرس: زرغونہ میدان تجرود

کورس هنری مشقی

در معاینه خاطر، راس منقش، لایه است دی، تیار و فلف مشق کلاسیک
شعر و غزل، در قلم، از نوین طبعه کلاسیک و جاز، بهر نوین شاعران
آدرس: کاتر ۴ چهارمین بید، نوباد در جبهه انجمن



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرقان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بچا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر
صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

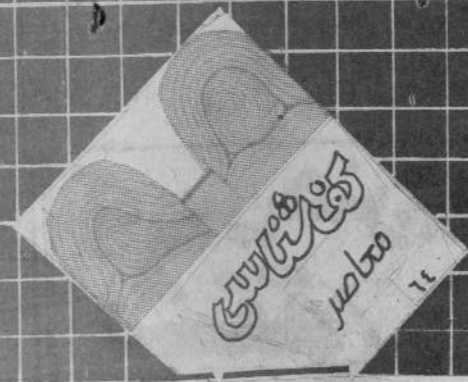
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری
تلفون: ۶۱۲۰۱
مخبران: آصف معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
سویچبور: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امیر جمیل نامی
ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود
تایپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
مطبع: محمد گل

ادرس: مکزوریون سم بلان (۱۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باری تعلیمی
محمود جمیلی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان
مخبر

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطنم تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمی شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تایید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشت . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش راد در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل ، خویش راد در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است ، چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گوری دختران وجود دارد و همبسان ، با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیار هاری جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد ، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل ، کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟ یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده ، دختر شایسته سال قد سوه بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد . اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را درین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیر های گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم ، سوالهای زیادی هم در مطبوعات ، هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟ میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد . با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است . متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گویا در کابل ملکه زیبایی

درکابل

بهر

بهر



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر می برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گفته توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانند

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناوزه کدام اقدامات
 را به دست گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناوزه تاکنون اقدامات ذیل را به دست
 گزیده گرفته است.
 - نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 - نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 - سه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.
 - دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 - دو مرکز تداوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسما برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسرا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحت عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قریبا
 نمان تمام جا نهم مناوزه بدون التفات

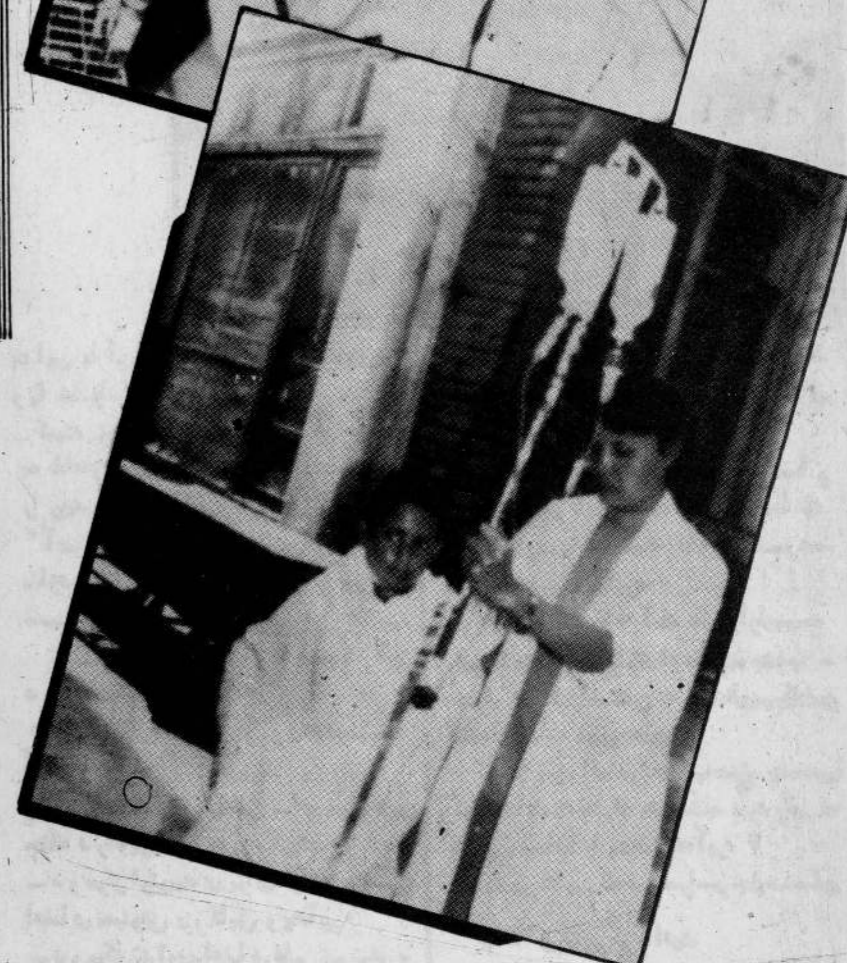


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند.
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند.
 شنگجه رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی مهر سرد
 مانده است چشم دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند.
 نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به
 وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است.
 وی در مورد مرضانش میگوید:

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است. من کابل را دوست دارم. مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است.
 از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی
 میگوید:
 "امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.
 زبراخته گی رانسی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست.
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد.
 نامش "سوجهری" است.
 ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور. وی از نوزادان است
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میبریم. میگوید: "کار طبابت
 یک آزمون است از مایشس مهم و پر
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام."
 نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی من
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 تاروی اند.
 گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئد و دیگری آن از بریتانیا می باشد.
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب
 سرخ تاروی کار میکرد. ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار
 میکند.
 آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم.
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست؟
 جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد میگوید:
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید:
 شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ
 روح انسان را خسته میسازد.
 مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.
 او میگوید:
 "ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم."
 به همه اتاق ها سر می زنم. از میان
 چهرکت های مریضان برایمان راه باز می
 کنیم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تتبع ونگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
 ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
 نهست . راهی که شناخت هستی را از
 شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
 آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
 یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
 انسان در هر دو حالتش چه جوینده
 (اگر یابنده بوده یانه) و چی بی تکاپو
 (اگر بازنده بوده یانه) همواره خواسته
 و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ
 را پیسوده و از سوی دیگر روح مضطرب
 و ملتهب او همواره ژرفنای آتشدان قسوغ
 پر شمس های را در نور دیده اسف کد :
 از ابتدایی باور های بشری (به هر -
 نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
 معتقدات و هر چه رابه نیایش نشسته -
 تکانه - نهر و مند و ضرر ریش و نماز خود -
 جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
 بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر
 از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
 " غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران . . . و مگر نه همینگونه بود .
 است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند
 معاهد گراهی رفته اند و تمدن گان آب بقا
 و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
 خواهند گان ساقه ها ، طریقی گرفته
 اند و جوینده گان رهش ها طریقی
 دیگر . . . ؟

و اما ان سفر پر بار و بالنده
 و حسی . . .

سفر ما و رای حدود اربعه اقالیم
 جغرافیایی و فضا مند تر از سمرانی ابعاد
 متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی
 و معراجست و همانی که پیشوای مسلمان -
 نان قوتیه مولانا و مخدو و مناجال الد -
 بن محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
 خواب " نردبان آسمان " را دیده بود
 ؛ ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
 " بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
 دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
 و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
 بوده است که و پس از نخستین درنگ
 در سپیده دم زنده گی خیزش علاست
 راهداری باورش راه دست راست
 یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی
 نموده که باید پیسوده شود . از اینجا -
 ست که سفر های دشوار گذار آدمیها
 نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست و یا
 " خطی " و باریک و یا هم " حسی " و پر بار .
 بدین شبهه هیچیک از این مسر ها ،
 خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل
 فاصله ها بین دو نقطه " نهست و چی
 گونه میتوان خوبشاندی و همیشوندی
 آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
 های شکن در شکن رهنگ دارها را مبتدا به
 بی آمد های الزامی (و یا خیر الزامی)
 راه ها به انکار نشست ؛ مگر نه ایس
 است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دنگا حکما سیت * تو چو توبه معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی داشت ه نه انفسی . به مزه بمرج آماج باید رفت و زود رفت ه بدون آن که به گفتن و رفتن هوشه اندیشید . یا هر هسه بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانسه که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا زاین - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به خاستگاه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آینه نده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :

یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه سیی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدون آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد ه به گونه پیشی در آمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم موز نم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب ه تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء لطیعی و نیرو مند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایشی آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :

"ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، "نهل به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس" ، "طی الاضی" ، "طالع و اقبال" ، "بجعا نخواهد بود" ،

مرقا " اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

یشه با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دوم " خیال ماورایی " یا "آنانی" که ما از آن چهار دیتا - ورد داریم :

همه کی پیشه هم بسته ه هم میروند و از یک ریشه :

- علوم سریه .

- مذهب و کلام .

- فلسفه مرز تخیل و تمقل .

- عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی هه الفاظ بسیار فشرده بهرامین سه مقولسه

موهبت خاص" را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم یارماند و آنکه این کار ندانسته در آنکا رساند و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :

انها عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندنگان خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه الهمرض در - (التضمین فی صناعه التحمیم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و منتهیست :

" ستاره گان را همیشه انزاع و تمویل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشه ه همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانست به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گرد دده طبیعت و حیات را که دنیا میبیند ه قداست عظیمه است و خاصه جوهری آن .

و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند ه راساً میافزاید :

هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سود مند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارز مند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ درینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . بهمیران هائسه مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطلسه ثواب اسکو سر کشی گناه . از عالم دوت تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدیده شده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان را که آفریده ه برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند - هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهل نیز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهل نیز دست به کار میشود که عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است - نباید زیاد تر به مصرف برسد - ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند - در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوس گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالپاز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند ، هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیمراز داخل یک بکسرد بکسر پنجمد هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکسرفزون پول یاد شده ، معادل پنجمد هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمد هزار افغانی ریسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و ریسته مینمایند - بدون سرو صدا ، با بای پیاده ، آن چا را ترک گفته ، روانه خانه بی که بیشتر تصمیمین شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم ، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرضی میکند ۱۰ از واقع سرقت چار ملیون و پنجمد هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجمد فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند - نه دیوار کمی ، فقط کمی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجمد فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات - این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دوهمدستش در بلند شدنش بود یوار با عجله بی صدا در بلند - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتا ه

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موترنکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرند هنوز جاست نشده است

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول وجواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوزة خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند . کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رخاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی وجواهرات یک خانه ، تا این حد آگاه باشد . پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وي پسر کاکای فامیل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگوید . خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فامیل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد :

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید .
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که من چی طور از خو - بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندکترین
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپا و نوا را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و امیدوارم بتواند توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاد کار بگیزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مباحثات در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گوید.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یکسر بدهاقتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانند را صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و با استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضی اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروهیست که یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروهیست که در زمان خود خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به جهت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روز، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب و منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش و ترویج، کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میسر نمیکند. شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و علمی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیاتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و ترمیم مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دو سوم به پایه اكمال رسیده است.

۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهادت گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوازده بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و با کسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

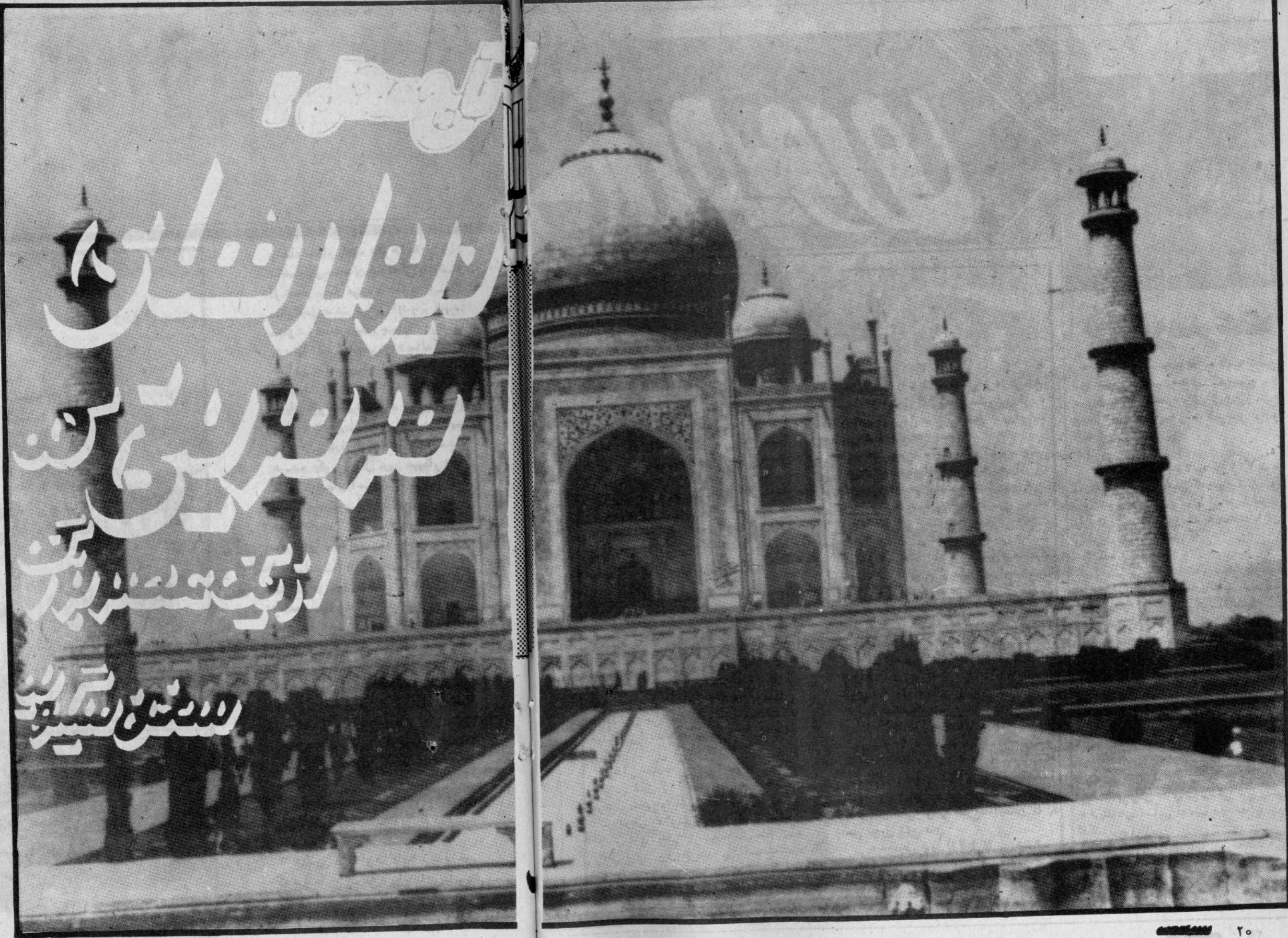
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر
 مسول مجله سپاون بنا پسر د مور
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی
 بمبلی و آگره دیدن نموده و
 از انجا راپسورهای برای مجلیه
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده
 اند که اینک درین شماره
 راپور تار از آگره را به نشر
 میسرمانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت
 است . فاصله بی که چهارونهم
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبره است که شاه جهان
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه
 جینا بنا نهاد .

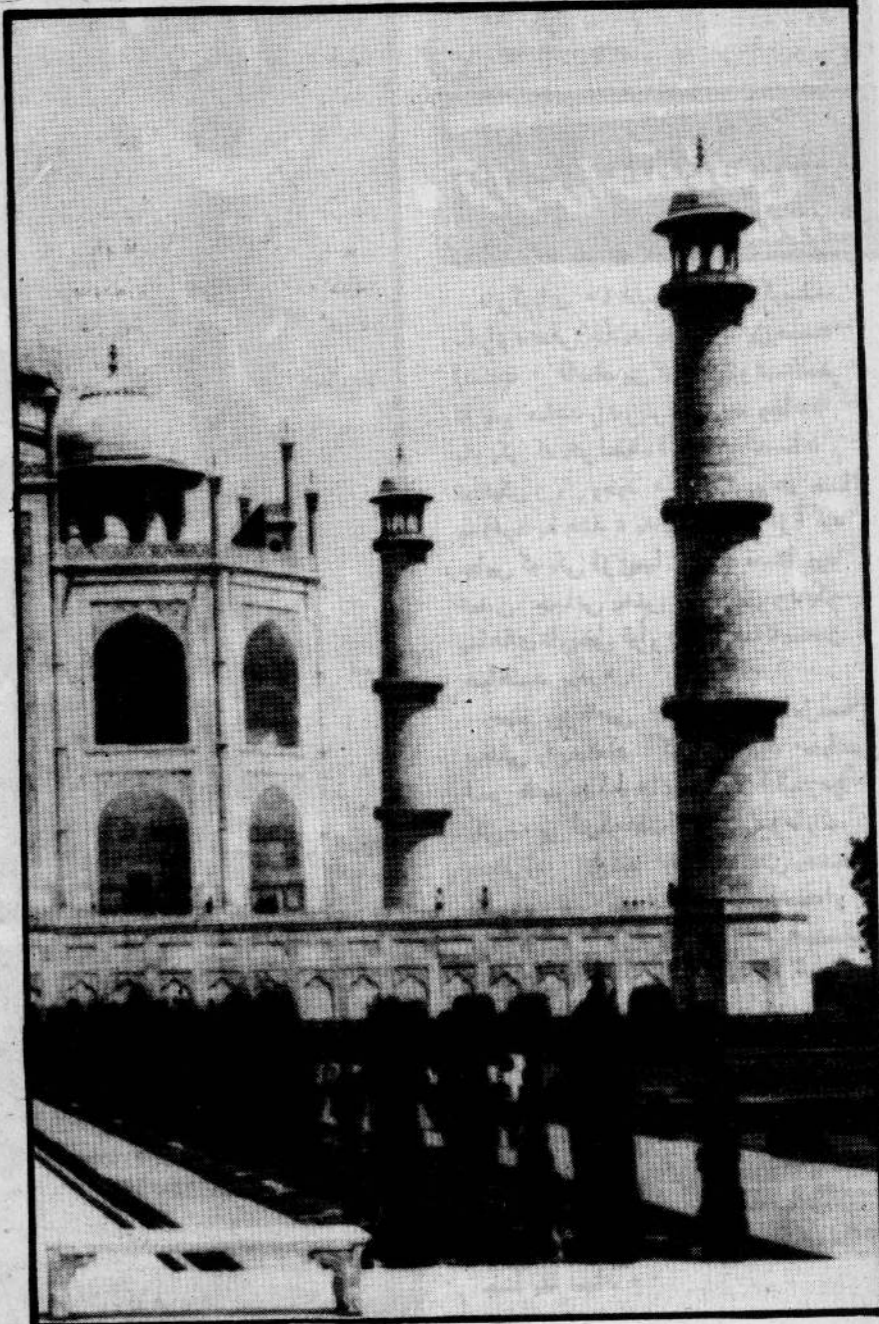


تاریخچه
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

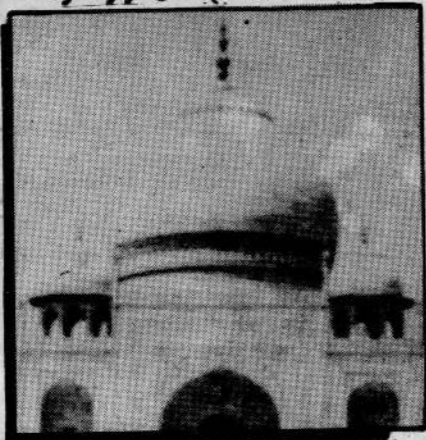
دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه نهاد
 داشت در بهست و یکساله کی با آنکه
 از همسر سابق فرزند ی داشت هبا
 ممتاز محل دختر ایرانی از دواج کرد.
 ممتاز در هجده سال چهارده فرزند
 به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی
 هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا
 می آورد در گذشت . شاه جهان
 به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز
 محل ه تاج محل را احداث نمود . این
 بنای عالی که از مرمر خاص ساخته
 شده یکی از کامل ترین شهرکار های
 معماری جهان است سه هنر مند
 طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند :
 استاد همی ایرانی ه جبر و هندو
 و بر دنیوا مستالوی و او ستین دو سرو
 از فرانسه . برای احداث این بنا
 صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د
 و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به
 هند دعوت نمودند .
 برای ساختن تاج محل بهست و دو
 هزار کارگر ه بهست و دو سال کار
 اجباری نمودند . سنگ مرمری که در
 ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه
 مهاراجه جهپور برای شاه جهان
 بود . کیفیت مرمر به کار برده شده
 چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی
 در یک نقطه در حجم وسیعی داخل
 قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند
 چراغی که در عقب شیشه می گذاشته
 شود .
 هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر
 که دو طرف با دیوار های بلند
 کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم
 بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت



که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده
 و اطراف آن را دو عمارت زیبا و مناره
 ها استوار گرفته است . از فاصله
 دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی
 است که در میان استخری قرار دار د
 که تصویر تاج محل در آن بازتاب
 میابد و در فاصله چند متر از
 میان استخر حالا فواره های آب بلند
 شده و هوای باغ را طراوت می بخشد .
 خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر
 سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه
 پهلوی و چهار مدخل دارد . در هر
 گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف
 بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز
 آن میله بی جا دارد . بر دیوار بنا
 آیاتی از قرآن کریم نقش شده است .
 در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه
 جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود
 دو مقبره به چشم می خورد که اطراف
 آن با دیواره مشبك و هفت ضلعی
 که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده
 احاطه نموده است . روی مقبره ها
 جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه
 مرمر سفید جا گرفته است . اما مقبره
 های اصلی در طبقه پایین قرار دارند
 که بر او مشاهده آن باید پلکانی را
 به پایین رفت . در این عمارت زیبا
 جای قارنگی دزدان محلی وارو پایی
 که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از
 عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه
 ورودی که روی آن باطلا مزین شده بود
 و حالا از طلای آن خبری نیست ه زهر
 یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را
 ربوده است و همچنان الماس کوه نور
 که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده .
 ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف
 آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی
 قرار دارد . دو بهج عمده در مدخل
 بنا به دو طرف دیده می شود .
 بعد از دیدار تاج محل همراه با
 مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز
 سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ
 زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره
 در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد .



به دستور یا قلعه آگره بیشتر از سنگ
 های سبز رنگ ساخته شده که در
 اطراف آن حصار های محافظتی و
 خندق ها جا دارد . در این قلعه
 میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد
 گوهر ه تالار های باغام و پارخاس
 و کاخ سرسیر قرار داشته است .
 همچنان ساختمان هایی مانند حمام
 های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای
 جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن
 نورجهان و بهج یاسمن جلب توجه می
 کند .
 همانگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراهدیها
 و مهارتات خونین شاهان مغل و پور
 صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی
 آورد .
 با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش
 همایون به قدرت رسید . او از دست
 شهر شاه سوری شکست خورد ه ولیسی
 سر انجام ده سال بعد مجددا وارد
 هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت
 همایون هفت ماه بعد در گذشت و
 جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر
 شهرت یافت گرفت . اکبر در تاریخ هند
 بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه
 از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فر
 مانروی سر تا سر هند و ستان مهمل شد .
 مراث بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که
 در بهداد نام داشت و در حرمسرای
 او شش هزار زن وجود داشت که شریک
 حیات خصوصی او بودند . پسرش شاه
 جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه
 بر دارد ه اما موفق نشد و با سرگر
 جهانگیر از محل اختفای خود درد کن
 برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد
 و برای آ سوده گی خاطر تمام برادران
 خود را کشت .
 همین شاه جهان است که تاج محل
 را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های
 جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود
 یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان
 با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد
 اورنگ زیب بر نیروهای پدرش پیروز
 شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه
 آگره وی را اسیر نمود . مدت نه (۹) -
 بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له ښاره لري کليوالی شمېر ته مېلوي کله کړي وه . هغه کوټه چېسې موزيکي اوسيدو . د يوه گراج پر سر بيه دوهم پور کي وه . په لويديځي اوجنوسې خواوې يې د وي لويې ارسې گانې وې . چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نضا توي د هغو له ښکلي لرليد سره د کوټې له منځه ليدل کيد . شاوخوا شنسې وروښگانې ، چمنې ښکې ، پتيان ، ويايې او دلته هلته يو بل ته نژدې د گاوندې پانوسو کوټونه . د کلي له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمنې پورې کوټې او چمنونه وچسې دي ټولو يوه د يوه په زړه پورې منظره جوړوله .

خوابرندې باتې وي ، پوناخايه مي وليدل چې داسې يوه حسينه پيغله پکې راښکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پېښنده ښگره راپېژوته . د هغسې تورو ملالو فتو سترگو ، جگې بزې ، سپين مخ له پرمخ او اننگوراموږ ند وتورو حلقه خوږ لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافوږ پد لسې حسن د پير رنگينه پسرلې سازگرې و . په تيره بيا د هغسې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي ټيکرې چې له خپلو خوږو وينتو او صراحی فارې څخه يې راتاوکړې وه هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خيبر ښکاروله . د پيغلي دې آسمانې جېسن مسې داسې په سترگو خوازه و وږول چې اوږدې شيبې مي سترگې د هغسې نازنين صورت ته پاته وې . څه شيبه پس هغسې هم زه وليدم او غو واړه نابېره راسره سترگې په سترگسې

بياسې د روزي خواته وکتلې . نوږسې ليده چې پيغلي هم له يوې خوږې موسکا سره د روزه پسې پورې کړه اوږه هم د خپلسې نوکړې خوا روان شم . هيڅ ونه پوهيدم چې د دې د روزي خلاصيد اوله هغسې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليد لو پرمسا څه وکړل ، پ وند او کوټ يې کړم ، عقل او هوش يې راڅخه واخستل . خوږه پيروي پيروي ، خيالې او هوسناکې دنياگي سره پسې آشنا کړم . د نجلي جادوگر حسن مي په زړه کي نوي نوي اندېښنې راوښې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو سر کړم ان د ويره چې ډوډ ، ډوډ مي له ده او هغه څخه د گاوندې د کوټې د پيژندنې په باب پوځه معلومات پيداکړل او راته څرگنده شوه چې د د يوه سوداگر کوټې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وې

خوکه گوږم چې سبا بيا هم هنداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا ري کولو م ، پوهل بيا د حسن ميره به دې - د روزي کي راښکاره شوه او زما سترگې پيو لمل بيا د هغسې د نازنين صورت د لاملنده سوزي مي پلوشو سره وپسرېښولې . خونن مي د پيغلي په کتوراکو کي ترېږونه زياتنه تودوخه ليدله .

زموږ د اېښه په پټه ليدنې کتنې زياتې شوي اوږدې پوه شم چې نه د ايواري زه په حسيني پيغلي نه م مين شوې بلکه د هغسې په زړه کي هم ضرور څه شته . په دې لړ کي د پورې ورسې وروسته کله چې مي يوه وړخ بيا د هغسې افوستله افوستل مي چې نوکړي ته ولاړ شم ، په زياتې جورانتيا سره مي پام شوچې د پورې په خيبر حسينه پيغله راته څه اشارې شاتې کوي . پوهل بيا مسې

ناکو خبروله لنډو لنډو وختو اتانو سره چې په ښکلونو کي د بيلبو د چغيد و په خيبر راته زړه خونونکي ښکاريد ، ماته گرد سره دا څرگنده کړه چې په رښتيا هم د حسينو نجونو پاري څومره خوږه او ژوند بخښونکې وې . پدې وړخ هغسې په خپلو ټولو خبرو کي يوازي خپله مينه ټولي ټولي راته څرگنده کړه ، خوږياتره يې له ما پوښتنې وکړې : کله دي واده کړې ؟ خو ما شومان دې دې څه کار کوي

اوما د هغسې پوښتنو ته له جواب وپلورېد . دا ډاډ هم ورکړ چې د هغسې سوزلنده معني مي د زړه په تل کي محاي نيولې دي ، او د هرڅه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بڼيا دم سازگرې دي . خونوږمود مينې خبرې او انسانې داسې خوږې شوې چې ورسې لښکر اي له هغسې څخه نورڅه زيات

خود گاوندې يو که کوږنوڅخه يوازي يو کسور تر نوږو زيات زموږ کوټه نژدې و . د ا زموږ د لويديځي خوا د گاوندې کوټې زموږ له کوټه پوځوڅخه له لري په دوه پور پيزه توگسه جوړ شوي واوچې زموږ د کوټه ارسې څخه به دې ورخوا وکتلې ، نو په لومړي نظر د گاوندې د کوټه په دويم پور کي يوازي پيوه د روزه تر نظره کيد ، چې د کوټې کوټسې په ختيځ خوا د يوال کي يوي وړ يې باښيځه خوا خلاصيد .

خود گاوندې د کوټه د دروازه د ورځو ورځو پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه . ښکته تل به تر لې وه . ان د شپې له مخې مي هم نه وليدلې چې د ا د روزه دې چا خلاصه کړي وي . داسې ايسيد ، چې ښايې دلته دې د گاوندې کوټه اضافي کوټه وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده . خو خو ورسې پس - مي کتل چې نه ، هسې هم چې ماگلي وه نده ، بلکه دا د روزه لږ تر لږه د ورسې بيوار څخه شيبسې له باره خلاصې وي . د لومړي لمل له باره مي يوه وړخ کله چېسې سبا ناري کاوه . په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شوچې د اهرکله تر لې د روزه سره بيرته شوه . د دې د روزي



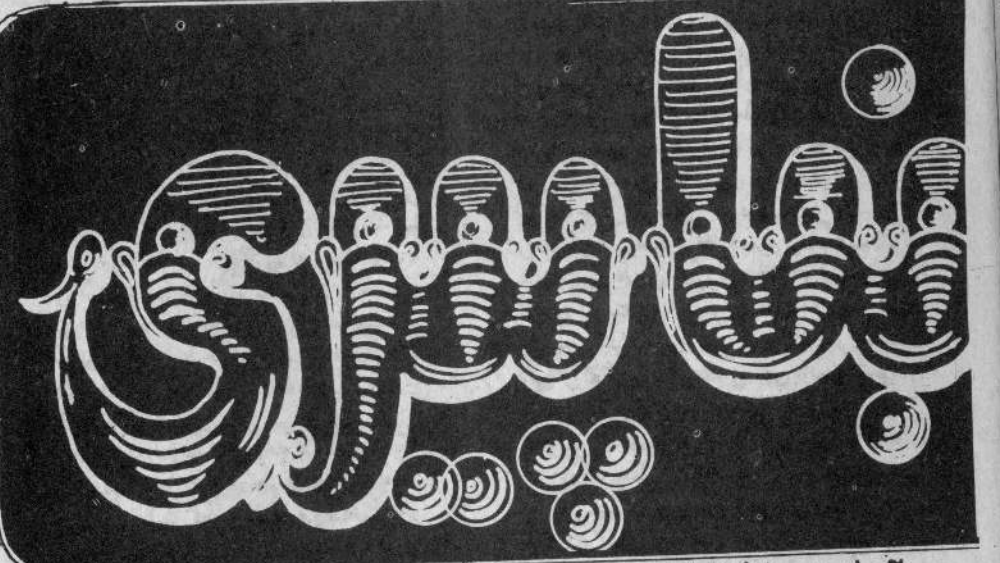
شوه . بياسې هم په کوټه کي دننه په څه کار سرښکته کړ ، خو هرڅه شيبه پس به بيا لکه پېښنا راښکاره شوه . په زړه کي مي د - حسيني پيغلي د نازنين حسن ليد لو داسې پوځه خوږې ولولې راولولې او پيل شوې ویده عواطف يې پکې راوښې کړل . چې زه يې اړ ووستم که هرڅنگه کيزي ، بيا او بيا د هغسې خوا گوږم . د دې له باره چې ما - شومان او ميرمن مي راته متوجه شوې نه وې ، نو ژر تر ژره مي خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست م ، د خپلې دريشې په افوستلو بوخت شم . د پيغلي دې ليد لو کتلو ، داسې يې واړه او تره ووره کړې م چې ان - کله آيښې ته ودرېدم ، ورسې ليدل چې حشې د کمپس ټکي مي هم وړاندې او وروسته تر لې دي .

زړه نازنه ، خواږه څه په پير ، تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسې بکس مي واخست او

لاص له پښوږک کړل او هسې چې زړه مې سختې ټوکې وهلې ، له کوټه ووتم . او په هغه لوري روان شم چې هغسې په اشارې راته نيولې و . اوچې کله لږ څه وړاندې د يوې ژرې او متروکې کلا ترخواڅه شيبه ودرېدم نوکه گوږم چې پيغله هم په پو ي چناري رنگه چادري کي راښکاره شوه . د - هغسې په ليدلوسې پوهل بيا لکه په دام کي نښتې مرض زړه په ترکوشو پيغلي درانډوي کيد وسره سم په پورې حياناکي بڼې اوله - لنډې موسکا سره سترې م شې راسره وکړه او ډوډ ، وړوډ کلي څخه بريد کوږند واو وروښگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلښو مسوود کوږند . په پولو ورس شو ، چيرته چې کراره کړاړې وه او تر د يو لرو محايونو هم څوک نه ښکاريدل .

هغه وړخ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرځيدو . د گلابي پيغلي پستو او وړو مينه

معلومات ترلاسه کړم . د ا شيان ليدلې کتنې مو وډو ، ډوډ سره زياتې شوې او د پيغلي مينې د هرې ورسې په تيريد وسره لاذنات خپلې منگولې زما پېرته اوډهن خښولې . داسې شوې م چې نوږسې له هغسې او د - هغسې له سوزنده خوږوږي مينې پرته د هيڅ شې په باب فکر نه کاوه . په دې لړ کي هغسې خپل نوم هم راوښود او د هغسې کوټې په باب چې هغسې پکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل . هغه ښايي پورې نوميده ، څومره وړ نوم . هغه په رښتيا هم ښايي پورې وه . دغه راز هغه د بوډا ، لور نه بلکه د هغه نوي ناري او گوږو ، چې ميره يې فني څه پټه ښکاره سوداگري کوله . داسې ويل کيد ، چې هغه په همدې تيرولو - کلونو کي له هرې لاري چې و ، ښې زياتې پيسې پيداکړې وې . خو پير سخت او په



پوه وړخ چې له ښايي سره مي له فرسې وروسته بيا هم له کلي څخه د وتلو کوږند و تر خوله ليد لو کتلو هغه اېښې وه ، په هواکي نا شايې ښکلې او چټک بدلون رانې . څس و وړپيو ، تالندې پېښنا ، په هر ک باران او هغولر وچې په شاوخوا فوږنو راښکته شوې وې ، خپل محاي زېري لمر اوشنه پراخه - آسمان ته چې ورسې ډوډ ، ډوډ پکې لکه واوړه په سفند رکي حل کيدې ، پېښود . په کوږند وکي غنمو او په پولو کي وينواو گياوو چې باران يې په غنډو کي د مړولو اميلونه جوړ کړي و د لمر په پلوشو کي لکه د شنسو وړپښو په خيبر محلا کوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې و زمي ته په ناز او کميز ماتيدل راماتيدل ، اوله دې نندارو مي سترگې نه وې مړې شوې چې که گوږم - ښايي پورې هم له خپلې چناري چادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په څسوا رافلته .

د انوهغه ورسې وې چې نوروما هم نشو کولې د ښايي د دې سوزنده اوښ پاکه مينې په وړاندې يې شوبه پاته شوم . نوږسې له ټولې دنيا څخه يوازي د هغسې په ليدلو سترگې خوږې دي اوکله به مي چې هغه ليدل له نوبيا به مي پېڅ شې هم چرته نه واهه او د هغسې په خاطر به هره قرانې راته آسانه لاسه چې ضرور پېښيد . د - ښايي پورې مخي ته وړل او هسې چې هغسې په موسيدلې اولکه د نوي فوږ پد لي څلاب بڼې خپله چادري له مخې اړوله ، سره سترې م شې موکره ، څومره ښکلې وړخ اوڅه پختوړ سلامت و . پوهاي ښايي لږ څه په بولي وينويد ، نژدې وه چې ولټوي ، څس

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په ورو ورو به بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سره او یواختی
 خیالی زلی زوی می به جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 فوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوا وه ، بته به بته به دی بسی گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه به کوي . خوله هغی سره د بنکلی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نوی
 فکرونه اوتازه اند پینی ورید اکر ی . نو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیکاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی
 چیرته به بنا رکی یو کوره کړا ، و نیوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه
 نوی شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نو
 داچی بناپیری له دی ټولو پینو څخه
 په خیرید وسره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه دی کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنکلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړی وچی ژوند ، کور ، تبعی او
 ان ناوی بناپیری یی هم تر ی هیرولسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 یی کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سر د هغی
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوروه یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له پاره څه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی بدی برخه کی به ترورسه
 ورسه له هغی سره مرسته کوي ، اودا -
 شان زره به پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر پایه نه پوره خیر شمع له دی -
 ترخو پینو او کسو څخه په خیرید وسره
 می به زره او د همن کی مرسامونک -
 اند پینو لمانی وپوه ازان د ویری او ګواښ
 احساس راته پیدا شو خو اوس نا اوسا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو چی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی نورسته او
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی پوښتل
 تردی حتی چی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو پاره څه لاره چاره
 وسنجم . خونا پیری هم بدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره تبعی او
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویاهم داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان تر ی
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -
 هغی لیونی مینی داسی اور لګولی وچی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري حله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 اوداسی څه عجیبی اوترخی بیسی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی اویاهم نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما اود هغی
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 څه فوځ کار کړم اوله دی نوی غوریدلی
 گل سره نوی اورنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسرو
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 اوزره لږ زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی اود لوپواند پینو په سمندرکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری اود هغی د ترور
 د افوینتنی هغه وخت لازیات بیسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر څخه راستنېږی .
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د څه
 پتی خونۍ ، تر شونه ولاندی خندا او او
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 څه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوی میره سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روزه بسی وتر له اویانویس له دی -
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د
 پوخه خوز واو موی سره یی راور ، نو
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره
 بدی ناسته وه د لومړی لعل له پاره
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان یی بی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -
 شید کی مینی د هغی په وړی خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله اوداسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی
 اورنجه او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت یی به زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخو نیزی
 () مینی دی لیونسی کړی م ...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خپل
 اود مینی ډک ګم ژوند ته ورسید و ...
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم ... هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نوډاډه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهروخورم اوچان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه (... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکسې د ښاپیری د وصال په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یوخل بیالزخه به سرشم ، زموږ رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کولای سره مخامخ م . د ښاپیری هرڅه دومره له منی ډک و چی ما به په خپل کولم شویو هغی باندې دخپل کولم د لاس په ولگوم . آیا داکه وده او چی د لاس په ښاپیری م داسی له خپل تخیل او کولم مزی سره لکه د گلو دوس به شوی و کی برته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوښیو کی گوتی وهلی او د هغی په لاسه لکه نازک صورت م لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لري کلسی ته ، چی خوری هلته اوسنې ، وولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره باسو . ان هغی ته م دا ډاډ ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه داچی ایله اوس چی زه لگیدلی وې ، لسه غنې م راباخیده او هسی چی با دا - م سترگی م به خنګه راولی ولی اولاس م زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خخه د وروستی شک د لري کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟ او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکړم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې ... خپل گرد ژوند به دې له سره نهار کړم او خوجی ژوندي م لکه د لیمو په خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره م د تللو د وړس ، نینې او بحای په باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه رخت م ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور برې ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستا په واک کی م ، اوله دې خبرې سره م م نری اوله بشپړ وپکی لیجی او مړ وند ونه راخخه راتا وکړل او داسی

م به غنېه کی تیڼگ کړم او په خوله م خوله را ولگوله چی ما وبل له ډیره خونده کباب او لولبه شوم .

هغه شپه م تر ښاپیری داسی بحان د ښاپیری د وصال په سمد رکی غوږه کس چی هلو ونورس هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی م د دنیا پر سرولیدي . خوله دې سره دا هم راته به ډاگه شوه چی هغی به (ننیا) هم له میره سره د هغوی پس رخت لکه خنګه چی لانه وه ، بحان د - هغه غوښتنواو لاس م نه وسپارلی بلکه ښاپیری تر هغی شپې هم لا بکسره له ښاپیری سره مې بردې وروسته دریمه وږی وولگول ، بدې وږی ښاپیری پورته لول جاد وگره نکلا موندلی وه . بار خولاخه چی د ترو وږیو نسبت زیات او پښین او غنی و .

په زړه م سر چی اوس مې د اوسنیو پخوانی نوح حالت له دې لیده ، داسی راته ښکاره شو چی وږی وولگول او چی جلدې د هغی مریخ غوړیدلی و چی وږی نیس سیدان هغه به لوړ شوی و چی د وږی هغی له هغی سره د تللو لکه د وروستیو خبرو او نورو سبب کولو وروسته هغه خنګه کړ او خپله هم د خپل دې غوښتنی وکړه ، با ډاډه بحان - چمتو کولو به خاطر کونه ولاړ او لاس خپلی میرمنی خخه م غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره مې او نورو شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته م داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د خه مودې له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، تر سببا پورې له یوې خوا د ښاپیری د سوزننده منی اند پښنو اوله بل بلوه له کسور ، میرمنی او اولاد ونوخخه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراسا خستی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړه راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وې سترگی م د گاوندې د کسور د روزی ته باته وې چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره خخه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و ، خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن م پوڅه شکته شوه ، اوس چی هرڅه تیار دي اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟

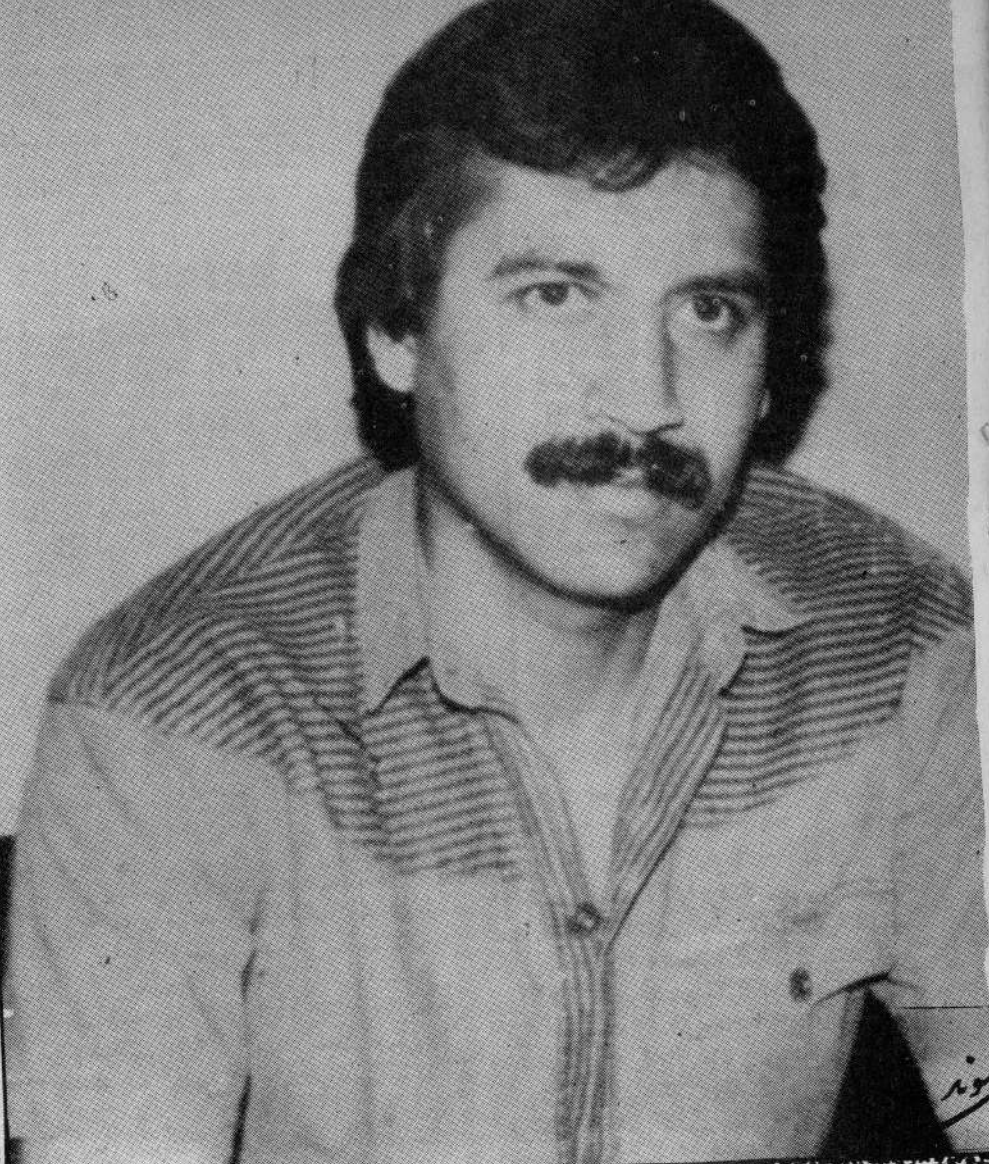
په پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

وروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری پکی به ډیرې ترهید لې ښی رابنکاره شوه . خوسم له دې چی فوښتل م ماته په اشارې څه روایی چی کتل م د یوې فتنې ، خورتونو چی خیری لرونکی سړي م بی خواته رانغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ خه م په کتلوسره ولیدل چی سړي ښاپیری له نروا ورو نیوله او په داسی زورسره م د کوتی پر مخی وږورغوله چی ان د غورصید و آواز م زما ترخوزه شو ، اوله دې سره م د روزه هم په ډیر شدت سره ووهله او پورې م کسره .

په زړه م سختی غوسی منگول ښخه کړه او بدې م م واییدل چی سړي ښاپیری وې ، داسی جو د جینسو ناروا اوږ او آوازی ښه اوریده ، اوس نو یوه شم چی داسی م ضرور سړه غنی دې ، چی ښایې نن شپه ناخایی رافلی وې .

خولکه داچی دسړي زړه د دې د روزه په تر لونه وې ډاډه شوې ، نوشپه م مری م م خنګه ، میخونه او د لری کسو لری م راپری او د روزه م داسی کلکه وولگول چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه خوک خلاصه نه کړې ، د دې ترخو مری م م لید لوسره داسی شم لکه چا چی د لری د نیاقومونه او کړ اوږه زما مری م م راجولی وې ، نوی د خپلی میرمنی او اولاد د اشتباه د لری کیدوله پاره بحان م باروش ووايه او داسی م خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی ، خو په زړه م م یو خدای خبرو هغه وږی م تر بیگ پورې هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره م ونه موندله چی زه دې باید خه وکړم او په خه توگه دې ښاپیری وژنوم ، پخپلی دې ناتوانی سخت غوسه رافله ، خو آیا ماخه کولسی شو ؟ آیا بحان او خپله مینه م رسوا کړې وای ؟ بله م هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو برته نه تر نظره کیده .

په سبا م نوکړې ته ولاړم ، خوله فرسی سره م بیرته کور ته رافلم ، که کور م چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړي او خوما شومان تری د گاوندې کور ته گالی چلوي ، لکه چی د ښاپیری د وې کورته نوي کومه کبه رانغی وه او چی کله م له هغوی خخه د دې کور د بخوانیواوسید - ونکو پوښتنه وکړه ، نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس چی له دې بحایه کده وکړه ، او اوس چی موز ته به غوراکر ، خودا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پاتی په (۹۱) مخ کی



صدای خوشداشتن نیست
نظریست که همه آسانها صاحب
آن نیستند. اما شناخت و ادای
درست و دقیق کلمات و بیان
خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
حرف های دایم با نیره راهی گوینده
خوب راد یوتلوویزون که با هم میخوانیم:

خاوند راهی و از خواهر خوبم راهی بود.
تلویزیون نخستین کارهایش را در
(پاراه) آغاز کرد. به نظر من
جایزه های تازید پاراه بد آمد.
راه خرد راهی است که آشنایان
(باز آمدن از کلاس) همه آن را
همه می باشد. به آنرا آشنایان
راهی درین سفر همه و شنیده می بای
داشتم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
- سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
دریا تمه نظر انجنیر محمد صدیق تمام
اساساً موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
وقتی ارکستر پاراه کارهایش را آغاز کرد
من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
گروه همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
نخستین آهنگ تا کد ام است. و آخرین
کدام؟ چنی نظرات ما میان این دو شمار
کرده می توانید؟
- نخستین آهنگ (مع نما) است.
از ساخته های فرهاد دریا و آخر
آهنگ به نام (باز آمدن از کلاس) ساخته
(مهر) میباشد. به نظر من کار هر گروه
در آغاز ناپخته است. چه از نگاه آواز -
شعر - کمپوز و غیره جماعه اگر چه تاحدی
امضای گروه هنری پاراه در تهیه و
انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
اما یک نکته قابل ملاحظه در این است
وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
این خود درجه گونه می یک آهنگ تا
به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
مهرت یک آواز خوان. آنچه در آنجا به
موسیقی چیره می سازد. همانا تجربه
اند و خشن است که هنرمند همه نظرهای
فراگرفته اش را در صحنه می یازد و -
طبیعیست که حرکت و عمل آسان را به
منزلت می برد به این رقم تفاوت های
میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
سرود ام. می بینید. یکی از دلایل آن
در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
چرا صراحتاً (پاراه) کوتاه بود؟
- این سوالیست که همه جا با آن مواجه
است. نه تنها من بلکه تمام امضای
گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
هر گروه و گروه هنری بعد از یک مدت
راه بیایی هنری از هم می افتد. چه
لطفاً صفحه بگردانید

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
- خواستم گوینده باشم و کلام زیبارا زیباتر
برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
گوینده یا بنده است.
چه پیش برداخت های برای یک
گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
وارد عمل شدید؟
- صدای زیبا، لحن فصیح باطنی -
دلنشین، آشنایی کامل با آوازها و
بهره داشتن کافی از سواد، البته
نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
از آن و... در مورد خودم زیاد
نمیدانم اصلاً تفاوت آنها در مورد
خودشان، همیشه صادقانه نیست
خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
باور میکنید؟
و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
برای من.
به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
است؟
- اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
باشد، حتماً اما در... ریاضت
واقعاً هنرمند ارزنده و پس بها.
سوز، مطالب مورد خوانش، با نغمه
صدای گوینده بایست آشتی پذیر باشد.
شما چی گونه می اندیشید؟
- اینکاش در این مورد نظر پرورد بوسرا
پذیرا بگوشان را می برسید. زیبا
آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
مطالب آشتی ضروریست که بگوشان
و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
برنامه پی.
برای گوینده شدن در راد یوتلوویزون
چون معیارهایی وجود دارد. شما
با آن جور استید؟
- به نظر من معیارهایی که در راد یو
وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
لطفاً صفحه بگردانید

کفایت شعر با جاوید نیره و سفر نیره که در کلاس و تلوویزون

من از آن صدایانم، تو از آن صدایانم

اما جاوید و نیره با هم راهی اند

اما جاوید و نیره با هم راهی اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپت - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه دوی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، و بالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برایت - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فرهاد دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

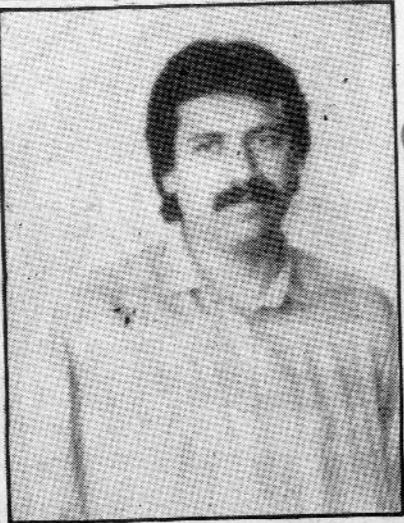
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگیرند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و به کیفیت بیفزاید)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فریبی بنوازد و آهنگ های فریبی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعر با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعرو موسیقی راچی گونه یافته اید
 وجهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعرو موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بد اند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که



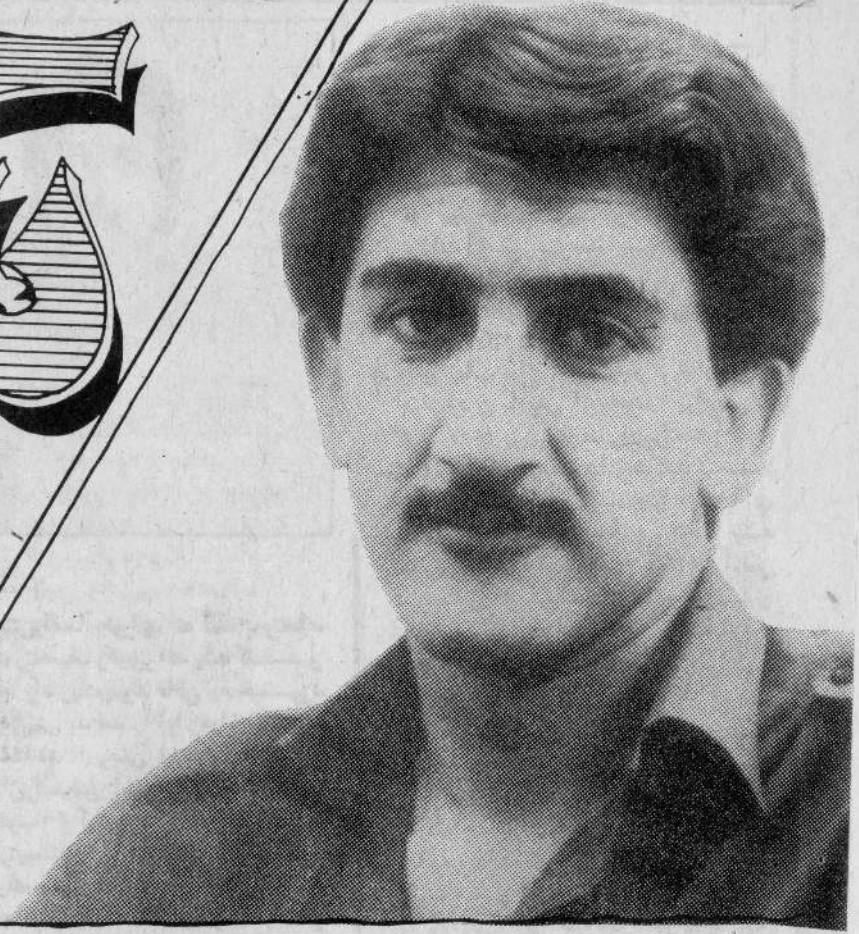
با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسایی آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گهتی با گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیو راهی**
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوساود و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
 (Photogenic) بود . نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا ست ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبرچورد رنی آید .
 * پگان گوینده راد یو تلویزیون شعرو سایر
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کتد
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی
 هیچ تفاوتی رانی شناسند .
 چی گونه می اندیشید ؟
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نا بجا ست .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوان بگوید که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .

باید چیزی برایشان عرضه کرد که خود
 را در برابر آن بیگانه احساس ننمایند .
 زیرا اگر آنطور بود ، به خودی خود اثر
 هنری مطرود مردم می گردد . وقتی از
 مردم صحبت می کنیم ، منظور ما طایفه و گروه
 و جمعیتی نه بوده بلکه افرادی اند که
 در کشور واحد زنده گی دارند . به نظر من
 آن شمار هنرمندان ماکه به ساز و آواز غرب
 روس آوردند باید تفاوت ها و همگونی های
 (اگر وجود داشته باشد) دوزبان را از
 لحاظ ساختار بداند و نیز از سازهای -
 فریبی به صورت اساسی آن شناختی داشته
 باشند . در ضمن آن چیزهایی که ساخته یا
 اجرامی گرد تفاوتی و درخت هاربا
 اصل خواهد داشت .
 من معجون این دو موسیقی رادریک
 پارچه افغانی تا آنجا قبول دارم که اگر
 آواز را از پارچه برداریم ، باید شناخته
 شود که سازیک پارچه افغانیست نه فریبی
 * برای من چیزی تعجب آور بود ، وقتی
 یکی از آوازخوانان جاز گفته بود : (ما
 از موسیقی فولکلور الهام گرفتیم) . و من
 هیچ نشانه و هیچ اثری از فولکلور آن
 آوازخوان و در پارچه هایش نیافتم .
 * شما اندکی بیامون موسیقی نو -
 لکلور ما صحبت نماید تا آوازخوان محترم
 بداند به کجا رفته و در کجا استند ؟
 - باید مختصر گفت : فولکلور یاد انشوا



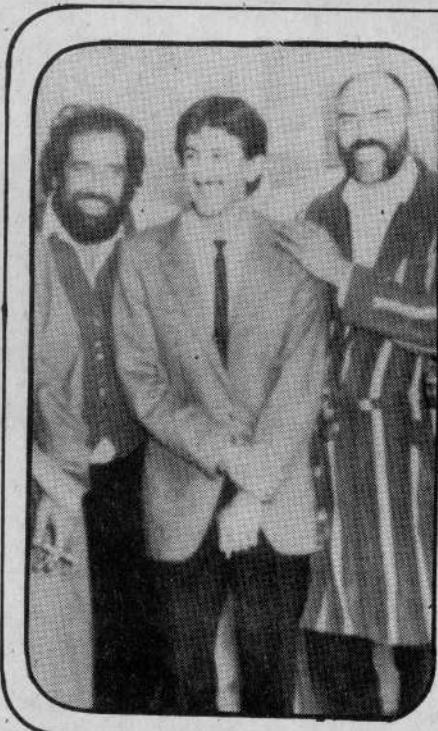
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیپارتمنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آتماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی اوه حرکات او صحبت او عین گردیده است. اما مهم (اسدوزی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید! با انبوهی از پرسشهاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را پایتخت در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



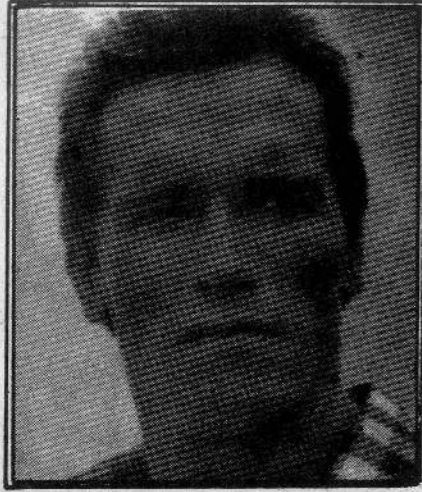
تئاتر و فرهنگ

بیشترفته بی بافرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را درخود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بسان ...

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و درچوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . درسال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری
را دربین جوانان برگزار کنم ما
موفق شدیم برای باراول کارتئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بسازیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکثوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرده مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوورشال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج دور گونه گون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار تلما توری شکستندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشنیم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترفته و تا تهر
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحبیه
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی ، آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند
پرسوناژها به شکل سایه ها اشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلأ باید به خود همین نروش
فن اکثوری را به وجود می آورد تا جوانان



در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقه مند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونین : تولد يك اسطوره . کونین در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحیه است که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر بهروزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونین در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونین وحشی و دومی "کونین هراتر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان مهم تهیه فیلم کونین را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوشی یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم . بهروزی فیلم اول کونین ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونین" قهرمان افسانه ای که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ امتری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به نام "ارتولد" بود اشتراک نمود و با بهروزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نبسته . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چهره : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و . . . دست یازیده است که از پرورش تری کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

توتونگ " و " هرکول در زومبارک " در ۱۹۲۰ و بعد در فلم " شخصی " از ساخته های " روبرت التیان " هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربینی در فلمی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و در این فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهر خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

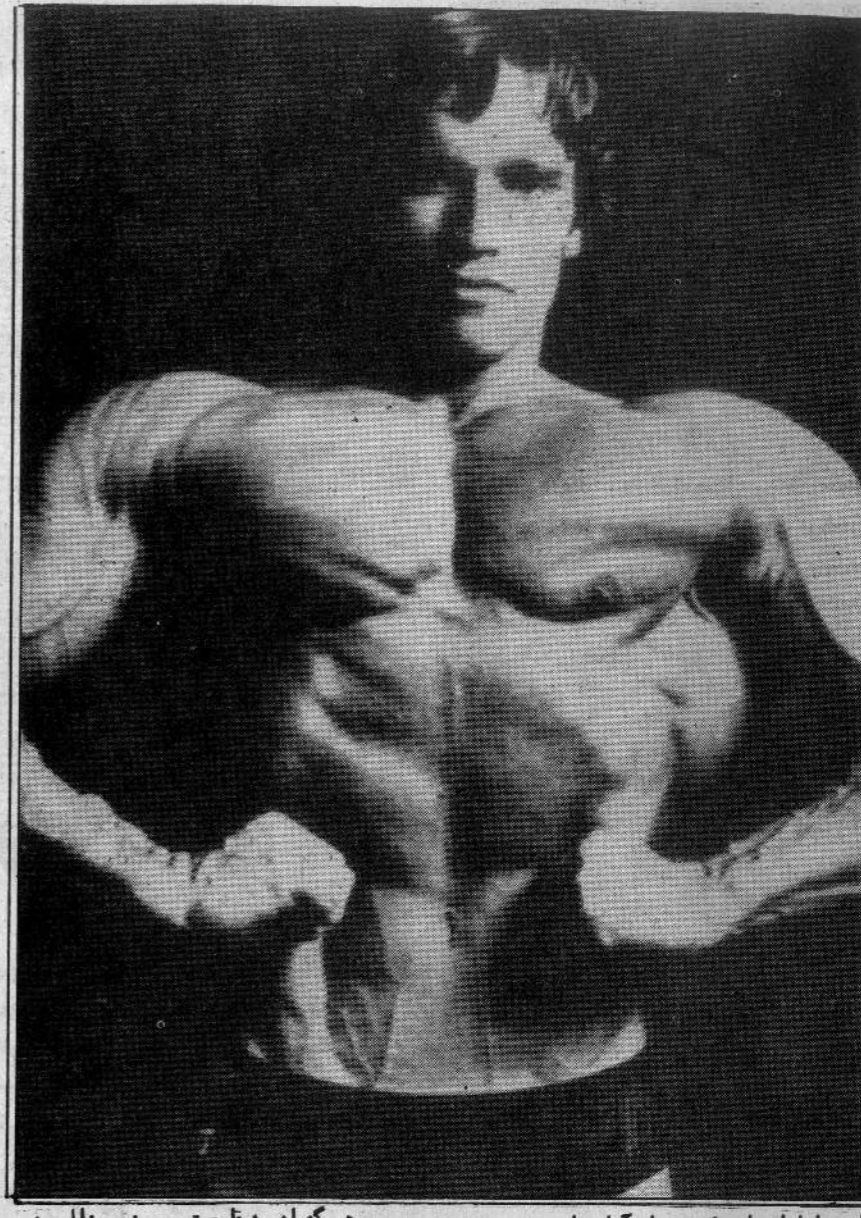
"نقش آمربینی در فلم ها برای هم دیگر کوش بزرگی را همراه داشته زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشته و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را برانگیزد و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست ."

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرقه بی قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود . " من میدانستم که برای من راه ستدیو های فصلی برداری اوله از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند گشایند ."

بوده من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اردو پاروانه "شتوتگارت" شدم در برگشت مرا زندانی کردند اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم . بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از بهروزی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین بهروزی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد و آن وقت به خواب -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرقه بی قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود . " من میدانستم که برای من راه ستدیو های فصلی برداری اوله از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند گشایند ."



دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرقه بی قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود . " من میدانستم که برای من راه ستدیو های فصلی برداری اوله از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند گشایند ."

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرقه بی قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود . " من میدانستم که برای من راه ستدیو های فصلی برداری اوله از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهند گشایند ."



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشته و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می‌آورند که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا)

عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است؛ مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد)

نوع غذاهاي مصرفي : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخته و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان
وجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کاریس یا (گرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله:

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پاناسی مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاب جراحی عاجل را نمایند.

- ویابروسة التهابی ظاهر آرا را شده مرکز مخفی زمین برای متع شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسیدهای حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سینه، پاک مخلق کیمایی چند قیسه دارای قوه بلند تخریب را تشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تپلور نسبی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بوی مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچکتر و غلظت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها حتمیست مده بررسی کردن نباید کمتر از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جوییدن سبب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا خوردن دایمی سینه‌ها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تألیف‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر (چهار بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند مینا رنگ سیاه را به خود میگردانند.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس دایم در شان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌کشاید. این مرحله در نشانه مشخصی ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسیدی میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم (پولپیت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) ساعت دیگر دندان در برابر فداهای گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشانه‌ها پيشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرك مسلو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف خود را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری تخریب میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت ساعت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد و خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جهد وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند . به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامشخصی شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باشد که پس از تشاغی این فیلم گریه دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت هده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کارمدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند تموتک حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما همسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلماز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۲ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو سه طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معترضی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرده - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

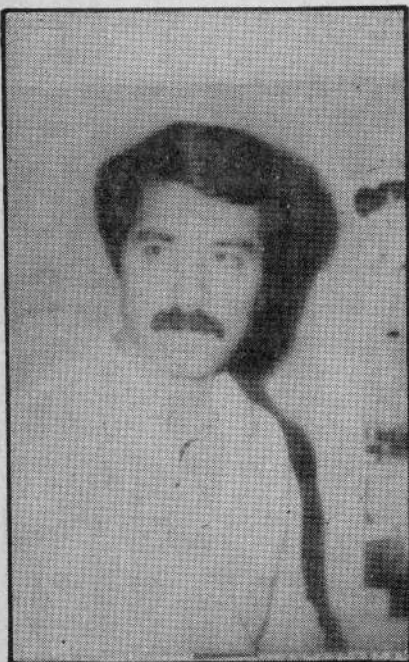
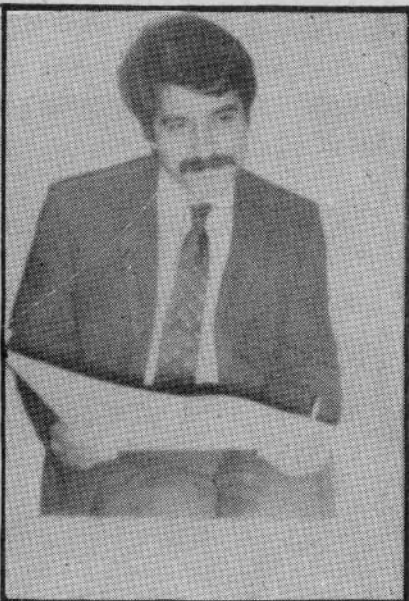
" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسیده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلمنامه ی اوپوزینسال : " تام شولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلمنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگانی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گری برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فام که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نهند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

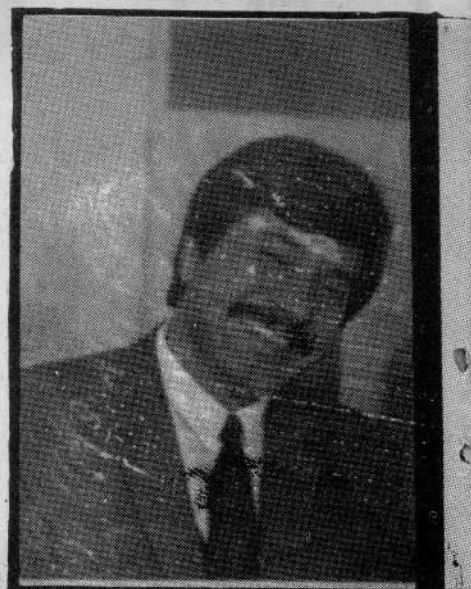
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار مهفود" نقش
 داشتم .
 - برای يك سينما گره هنگام فلمبرداری
 چي خاطراتي ميتواند اتفاق بيفتد ؟
 - زنده گي يك سينماگر ه همه اش خا-
 طره است . براي تان قصه كتم كه يك رختي
 به تاخندك دعوت بوديم . اصلا "مسر
 نگر يحي بود و ولي من در آن جا تقاضا
 كردم تا كمري بي در اختيارم بگذارند كه
 از زندگي اطفال افغانی كه در آن جا -
 درس ميخوانند - فلمبرداری كتم . كمري
 رايه اختيارم گذاشتند در آن جا فلمبر-
 داری كردم . سپس به دو هفته آمديم در
 آن جا نيز فلمبرداری كردم و در ضمن
 يك فلمبردار مسجرب نيز در آن جا

با من توظيف شد او هم خواسته كس
 فلمبرداری كند . او با مرفوقس ميگردد
 و تصوير ميگيرد و ما تعجب ميكرديم سر
 انجام موسي را دشمن و حبيب طلوع
 از ميخ خواهش كردند كه من خودم
 فلمبرداری كتم زيرا با شتر كردن زياد -
 وقت ما ضايع شده بود . من كمري را گرفتم
 فلمبرداری كردم . فلمبرداری تمام شده
 و فلم به لاهور تيار رفت . فرداي آن روز با
 رهنس سينما تو گرافي و دوستان خودم يك
 جا به تالار سينما رفتيم و فلم را تماشا كر-
 ديم متاسفانه يك ساعت هم از آن فلمبردار
 مسجرب درست وليك نيامده بود .
 رختي تالار رفتن شد همه با تعجب بيه
 سوي من نگر ميستند و از من ميپرسيدند
 كه در كجا تحصيل كرده ام . هر چند من
 ميگفتم درين رشته تحصيل ندايم . باور
 نميكرند . ميگفتند بايد در ماسكو تحصيل
 كرده باشم و دوستانم "موسي را دشمن
 و حبيب طلوع" با خوشي رهنم را ميپرس-
 يدند .

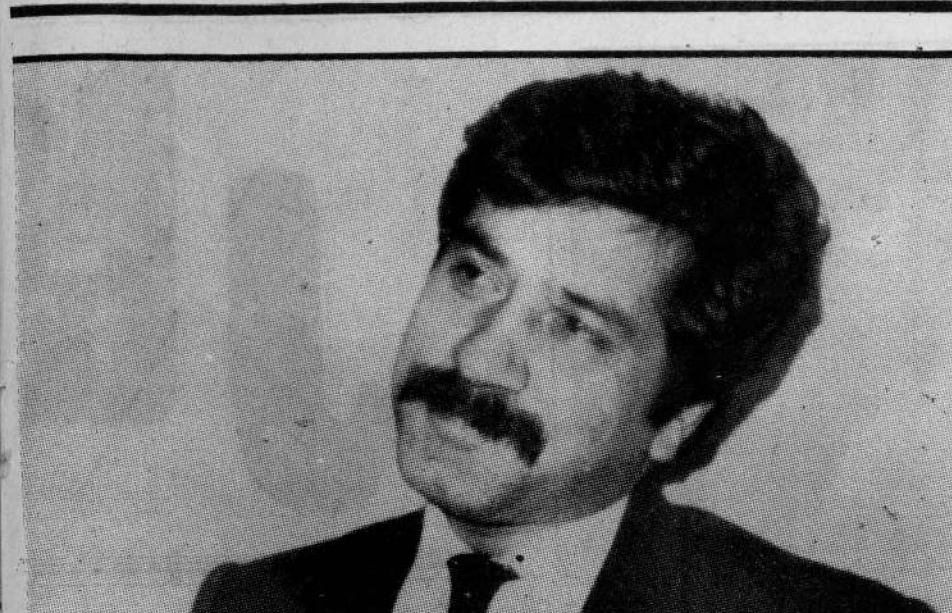
چي كار تازه بي رويده است دارند ؟
 - فلم تازه بي به نام "مكوت" را زير كار
 دارم .
 - اگر بر سني آخر رهنم را كنجكاري و -
 كستلخي تلقی نميكنيد ه اندكي در مسووف
 زنده گي شخصي تان نيز صحبت كنيد ؟
 - از دواج كرده ام ه سه بچه ه قسه ول
 دارم كه هر سه تن شان در برخي از فلم
 ها نقشهاي را بازی كرده اند .



كه چي يكي دو فلم داستاني و سينمايسي
 ويكي دو فلم تلويزيوني ه ديگر هيچ فلم
 ما دور نمانده است به اين معني كه
 فلم مطابق او ضاع و احوال كشور و مطابق
 به پاليسي روز ساخته شده كه اينكاي فلم
 هاي خوب فلكتوريك و محلي وطن خوشا
 ما ساخته ميهد و نشر ميهد تا چاي فلم
 هاي ميقتل تجارتي . خارجي را ميگردد
 ما تازه تصميم گرفته ايم تا فلم هاي انتها-

هنرمند بايد هدفتان باشد

هي - محيطي كه براي پهننده ما پذيرنده
 باشد .
 - فلم هاي ما چرا نقش نموند "صدا"
 دارند ؟
 - فلم هاي تلويزيوني ظالما طور است
 كه ماه خاطر سهولت كار ه روي سست
 آواز را بگوييم ه لذا از آن جايي كه ما يك
 ها زياد دقيق نيست و از جاني هم
 مشكل ليستگ وجود دارد ه لذا آواز
 مفرغوش ميباشد .
 - آيا گاهي خودتان نيز در فلم نقش



سينما روي آورده اند ه چهره هاي تازه
 و با استعداد ديگري را نيز جذب كند
 تا سينما انحصاري نباشد . و شما خود -
 مي دانيد اگر در يك هفته سه فلم نشر شود
 و در همه آن همان يك هنر پيشه باشد آيا
 براي تماشاگر ه دليلگر نخواهد بود .
 خوب اگر افزون تر از اين بگوييم ه فكميكم
 درست نخواهد بود . ولي يك چيزي
 را بايد ياد آور شوم كه بياير با فلنما ه در
 صق و پهن چي نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ اين پرسش بهتر بيه
 مسوولين افغان فلم تعلق ميگردد
 ولي منحيك يك سينما گر ه ميتوانم بگويم
 كه محصولات اين مدت زمان واقعا
 خوب بوده و براي آينده نيز اميد بيه
 مي باشد .
 - به مثابه يك سينما گر ه سينما آن چه
 را كه است بايد تصوير بدهد و يا آن

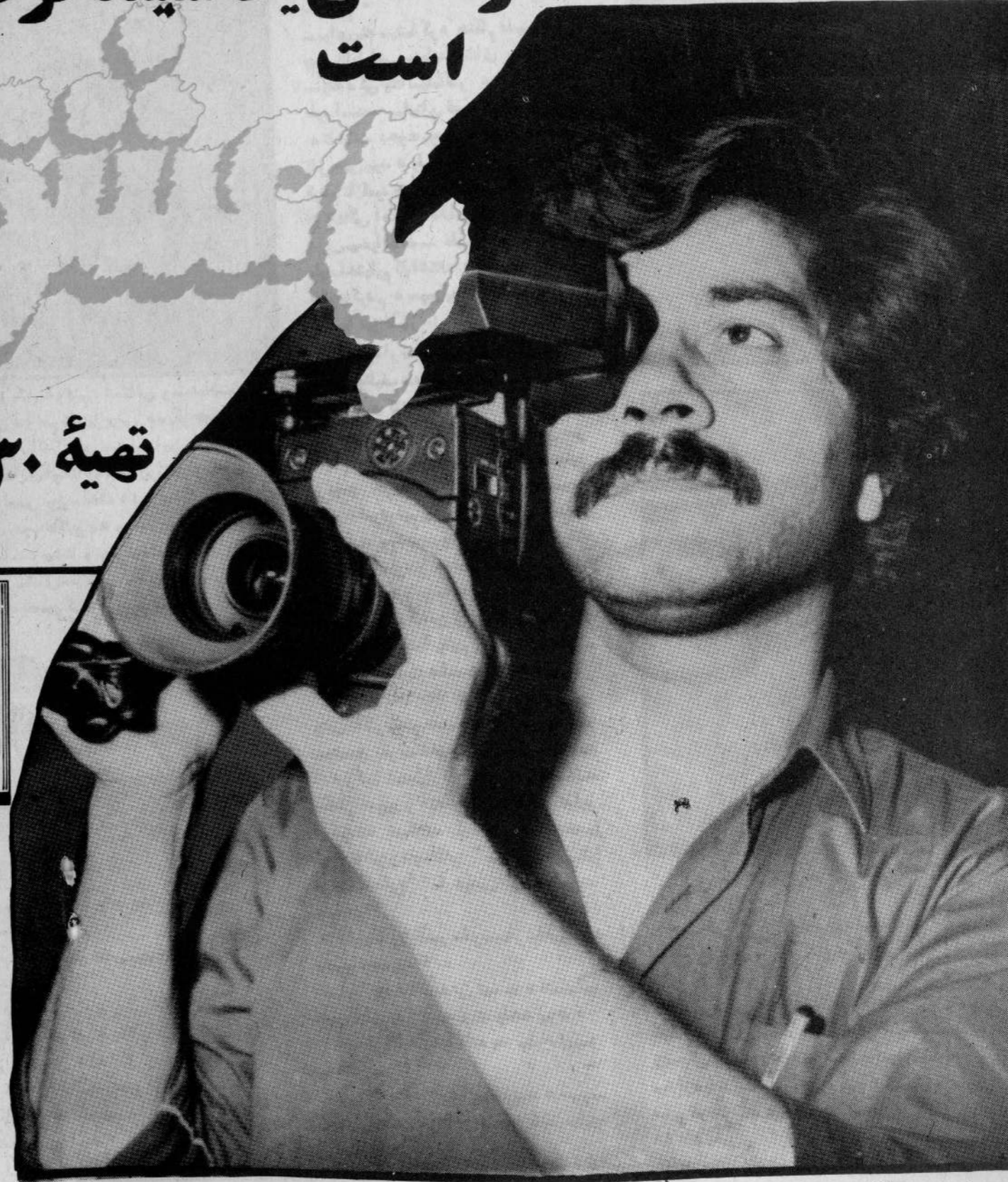
« هراس از چي و از چي كسي ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 - آيا گاهي فلم هاي شما نقد شده اند ؟
 - براي نخستين مرتبه فلم هنري " به -
 سوي لانه " كه پس از اعلان مفسر حاله
 ملي تهيه كرده بودم از طرف برخي از -
 سينما گران و منتقدين مانقد شد ه هر
 چند كه كسي ها واكستي هاي آن را
 به رخم ميگفديدند ه من نهايت خوشي
 و راضي بودم ه زيرا به نظر من نقد در
 سينما و ديگر كارهاي هنري ه يگانه راه
 بهر رين رفتن است و كسي هاست .
 - شما در آغاز صحبت خوشي گفتميد
 كه با داشتن علاقه و اندیشه بي ه بيه
 سينما آيد يد و ميگوييد كارهاي شير بخش
 رايه انجام برسانيد در حاليكه گروهي
 ميگويند در سينماي ما اصلا " حقيقتي
 وجود ندارد يعني كه كار شير به منظور
 بهبود فلمسازي صورت نميگردد ؟
 - اندیشه ه خودشان بيجاد كراست
 من با اطمينان گفته ميتوانم كساني كه
 در سينماي ما وجود دارند با درك رضا-
 لت خوشي در قبال سينماي ما مياند پشند ه
 اين سينما گران ما بار سالندين كه دار-
 ند ه با آرزوي ندي تلاش مينمايند تا يك
 سينماي بهالمتيك و واقعي را در كشور
 ميان آورده و آن را هويت ببخشند .
 - آيا واقعت دارد كه در سينماي ما بهتر
 به واسطه وسيله اعتبار قابل ميگردد ه تا
 به استعداد ؟
 - نه ه به هيچ صورت واقعت ندارد
 شما مي دانيد رختي كه فلنماه نوشته مهفود
 تهيب و كركتر ها در آن بر جسته و نشر بيه
 موشود امكان ندارد ه آن تهيب كه در -
 فلنماه تشريح شده ه آن را تفهيم داده
 و به كسي كه عقده دارد و ميگويد :
 فلان كارگردان به من نقش ندهد
 نقش داده شود در عين صورت من فكر ميكنم
 بايد از فلنماه نهيم دوباره خواسته
 شود تا تهيب ه يا كركتر را دوباره تفهيم
 بدهد .
 كارگر دانان ما چون انجنير لطيف
 سعيد اوركزي ه فقير نهيم ه جوانفيسر
 حيدري ه واحد نظري ه شيان ه عميل
 و ديگران همه شان آرزو مند اين استند كه
 در پهلوي ساير هنر پيشه هاي كه بيه
 كشورهاي خارجي حتى از هنر پيشه هاي
 كشور هاي جهت بازی در فلم دعوت
 بعمل مي آيد ه ولي درين جا هيچ كه
 يك هنر پيشه نام كشيده ه بعد موقوف
 است كه در هر فلم براي نقش داده -
 شود و اين را نميدانند كه آياتيپ و كركترش
 مطابق به همه فلنماه ها ميباشد يانه
 رختي براي نقش داده نشود ه آن وقت
 خود تان مي دانيد . . .
 - محصولات سينماي ما از نظر فني

چه را كه بايد باشد ؟
 - چون سينماي ما يك سينماي چي
 و بهالمتيك است نه سينماي -
 تجارتي ه لذا با شناخت از جامعه فلم
 ها تهيه ميگردد .
 - ما فلم هاي بسيار خوب داريم ه ولي
 هر كدام آن ها چرا صرف يك بار نشر
 ميگردد آيا نميگردد كه به چاي فلم هاي
 خارجي ساخته هاي كشور خود را بپهنم ؟
 - به پاسخ اين پرسش تان بايد بگويم

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د پالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھو سق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسرم. من تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراضی - متعدد من و آنان را و داشت تاهیتی تمین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستام و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟
- در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلسی و راپورتاژ ها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری " کفر " را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم. فلما ی دیگری چون " شکوه پوری ، احساس - راستین و تنکی هشی و سر بند و صبح سپید و آب ، با هم برای آینده ، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) ، و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.



در حدود " ۳۰ " فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به - دست نشر سپرده ام.

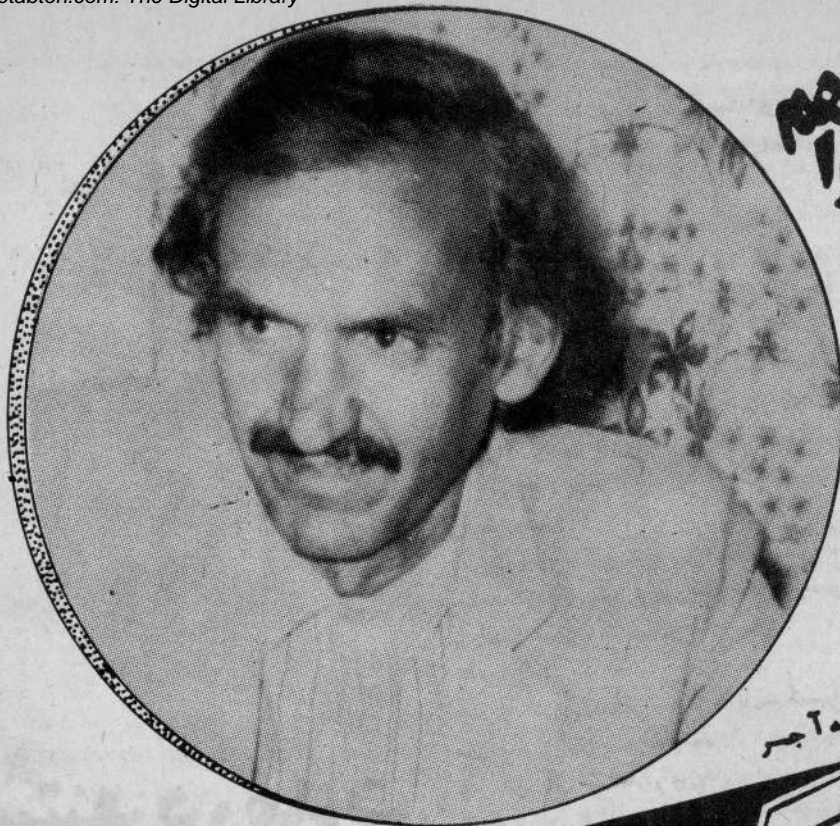
چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پته اول زنده هم قرار ندایم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره من باشد و پسا فلنامه نویس باشد ، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود رسن بود و علا - قه به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او - قه مند این هنرند .
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و وی او را سخت مصروف میابم . بار اول معتقد به این میبوم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند .
عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم . قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند " حیاتی ، نورالله صدیق فیض الدین فرخ و " و دیگران ، با تلاش کارهایم را پیش میبردیم . در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دو -



مجید سیند : میخواهم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی دارم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگویم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد، شامل آن کورس شدم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبد الحليم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزوم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستهای و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استادم بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنری اخلاقو لړل ضروری دی

مرکه کورنۍ د لمر



حاجی چمن د پوښتنو هڅه کورنۍ چمن

کله یې چې گوتې طبلې ته ورژدې شي یوه دنیا خوښی او افسون نضا پکې کړي . د لاسونو د گوتو سحر او جادوی د انسان روح آرامې بڼونکی اغیزې لاندې راولی په رښتیا دده لاسونه خوږمه دا احساساتو پارونکی با ارزښته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چې همیشرد پسرلی د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کېږي . د موسیقۍ په ریاست کې مخامخ کېږم . د لنډ روښنه وروسته د مرکې بلنه ورکوم چې په دېر صمیمیت سره حاضرېږي . داسې په خبرو پیل کوو : - کله چې تاسې د تلویزیون په پرده وینو همیش خوږ او خندان یاست . آیا د هنر د ساحې څخه ... دداسې حال کې چې موسکای به شونډو بریښی زما خبره پرې کوي اوای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لاندې دي چې د هنر ضروري او پوره اخلاق ولري . نوځکه همیش چې زما پښه محفل اولاسمی طبلې ته ور ژدې شي هرڅومره غم چې مې په زړه کې وي غټه گټه پرې کېږم او په خندا اوڅر -

بڼې خلکو ته خپل هنر وړاندې کوم . - تاسې څه وخت د موسیقۍ نړۍ ته گام کېښود ، د پوځه پوځه نه وروسته وای :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چې لا وړوکی وم .

- داسې بریښي چې تاسې په یوې هنري کورنۍ کې زېږیدلی یاست .

- هوکی هنرمات په میراث رارسیدلی زما پلار طبله اوتره مې آرمونیه فزوله .

هغوي نه یواځې زه بلکه د پوزیکات شاگردان روزلي دي . تره مې هنري

ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله کې مې او دمخه په ډله کې په اصطلاح

ښه ((پوځ)) شوم . او وروسته مې په نورو ډلو کې همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کې د محمد عمر په مرسته مې له راه پسر سره همکاري پیل کړه او چې د د پسرې

مجلس ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځې سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نو ما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل ، پروگرام به مو ثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمې څخه بهر ته تللو .

- تاسې ولې په دومره عجله بخان بهر ته جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد او خواوښا سیمو کې د پیر محبوبیت د رلود . لږه لږه سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پښتو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کېدل ، او هر واده کې

دوه شپې ساز فزول کېده . بعضی وخت به یو واده لاڅمته و چې د پل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کې خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کېده .

- نو آیا ستاسې د دې وضعیت په وړاندې ستاسې میړمن عکس العمل نه

ښود ؟

پاڼې په (۱۳) څخه کې

د باقبريال دوه شعرونه



کلونه لور زمانونه

خو شپې د انتظار اوز د کلونه
د راتلوته د هغې سترگې په لاره
راسره د نا اشنا هوس خيالونه
اوزيرگې مې په گوگل کې ناکراره

عوانې هيلې فلي فلي تخنيدې
اند او ژوند مې دستپو ترانه وه
ما لمبه کړه د پويي په سر روڼانه
نژدې شوي د وصال خوزه شپه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري
راښکاره د هوسونو شاه زادگي شپه
او د مينې د تاوده بستر د پاڼه
سپاه نيولې خوا به خواخاړه فرې شوه

جوړه هسي د گلونوسره فنجه وه
په سينه جې مې گلپانې رنگينه شې
ولوليزه مې د هطرو خوشبختي وې
هر نظري مې د ښکلا و نذرانه شې

د اورېل مې زانگيدل تاوکري ولونه
اوسکايې نخيدده په اننگو کسي
تول مې فوز شومه د مينې انگازو ته
د وري نيمگي ژسې په نغمو کسي

د هغې د سپينې خولې له ښکلولو
د سرو شونډو د شرابو څخه مستې وه
د بدن په مرفلنيو اندامو پسي
زياتيدونکې د پافې هوس گړسې وه

له وړښمې دوشالي جې را وتله
د سپينې تلکې گلان مې په نخاوو
لکه پينه په خولوکې لورېه پورېه
څه اثر مې په کتوکسي د حياوو

سپينه وړانگه د سوز مې خوره وړه شوه
لوپيدې د عوانې مسته جذبه وه
اوله گرم او سيلو پسي ښکاريدله
تلوسه مې بارونکسي ولولسه وه

د شپو هغه بهير بېرلسې و و
جې د مستې قوتې وسپړل کلونه
دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

سو درغونه

تاته هوسيزم د نا هيلې تر سره شنه
شپه خومره اوز د شوه د سبا سترگې راپره شه
ستا په ايښه کې زه د خپلې سوز مې مخ وينم
خدانيز و اسانې بيخلي زما په حال خبره شه
زه د زړه له وينو رنگوم د شفق لـ
ته په ترمو او ښکولو پويي بله تر سحره شه
زه به د لاله په شان ښکاره سوي د افونه کړم
ته سهارنې زمي چلنزه تر دلهره شه
څه شوه هغه څه شوه د خندا او خوشالو ناوي
د پيرو خوږيدلم يو عمل بيامي تر نظره شه
مينې د رواري شه له ښکلو رنگينو سره
گل کړه د فزل قوتې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۱۹۸۹ برلين
باقی بريال

غزلیه کيف

پهين اين پيو من انسانه مېوسيد
فسانه از بلاي گونده ويوانه مېوسيد
او مېوسيد :
که در شام و شب تاريک
سياه لاش خوار د پو
جهان را قبضه مېدارد
و هر که شب برون آيد
برویش حمله مې آرد
اگر شب را گذر خواهی
دعاي بايدت بر لب
چراغی بايدت بر کف
سلاخی بايدت در دست
وزاهی بايدت آزاد
چه گوی تو؟
چه بند آري؟
مگر اين گویشت بپيوسيد
پنيا راست مېگوييد

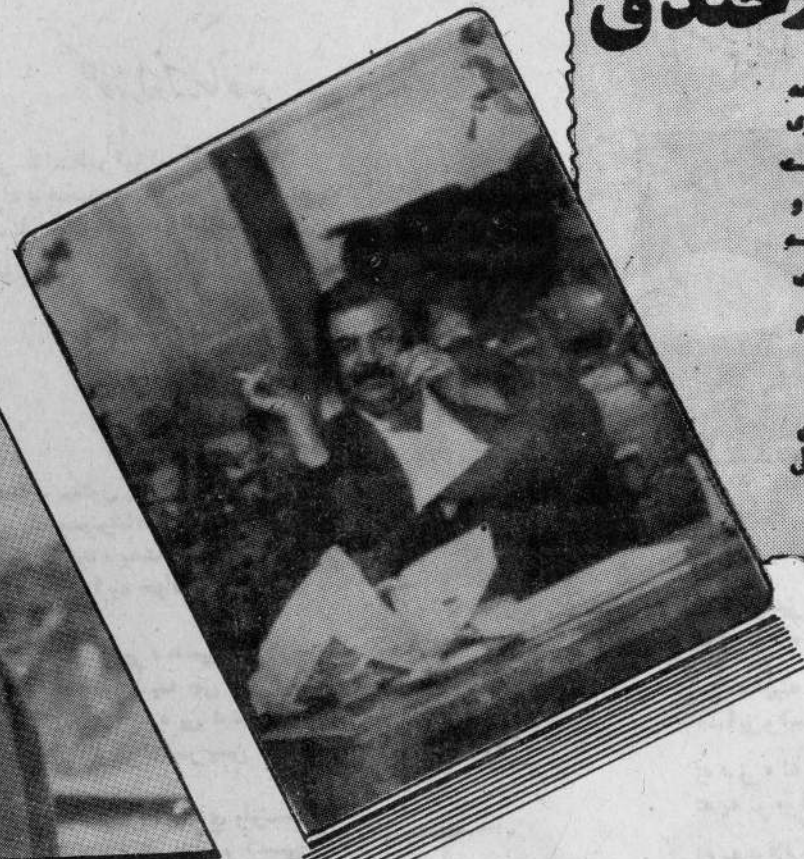
اسد الله ((ولوالجی))

شماره کور

پرستو آمد و پوي رسيدت آرد
بهار رهگذرت را شگونه باران کرد
بشارت گل سوزي خجسته باد چو گشت
که مېوسيد ز سفر نازنين صحرا کرد
به راه آمدت گل نقش بای تو پرورد
که فصل وصل خدا همچو گل باد آورد
چو کاخ عمر مرا باد گل دست آرزو نرسيد
ترا رساند خدا دگر دست ها گل زرد
خوش آمدی که دگر دست ها گل زرد
به گهوان بر نشان باد خاطر مېوسيد
به سينه گاه بود نقش باد واره درد
هنوز تازه بود نقش مهران بند بگرد
مرا به گوس آموش مهران بند بگرد
که گشت سينه ام آراه بينواي سرد
بجا بيا که توی شاه فرد د پوانم !
مردم که توی در نگاه (حامد) فرد !
عبدالمسيح حامد

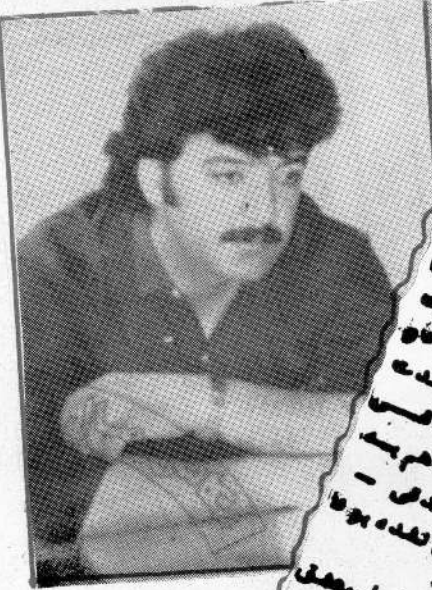
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کجه
 نیمی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
 در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
 به سوی آمد در پیوردست و پاچه فسفاو
 به به جای برك موتراکسلیتروموتراهرم
 فماتر به با دناپسکل زا به فاصله دوری
 پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
 خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
 بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
 راه خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
 فسوق خندق شده بود که به مشکل
 تا خانه رشت .



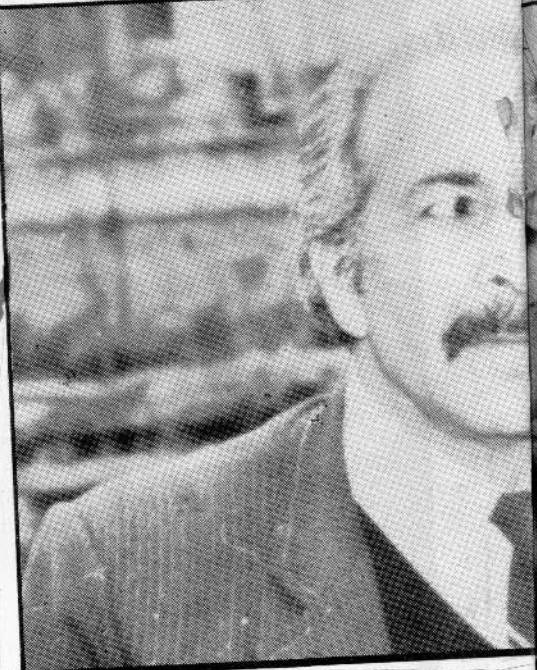
سرهنگه مان که آجر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در راه بودی و در سینه پاره

نمست آرش هنر پیشه فلم های انداخته
 با همه بهشتانند او که در فلم سینمایی
 حاسه عشق با ساره نقش بسیار
 کرد و آوازه عشق و دلدادگی این دو
 هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به سرعت
 قوت گرفت و طوریکه در اندک مدتی
 آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم به
 پای سفره نامزدی رسیده است . مدتی
 درازی از نامزدی شان سوئی نشده بود
 که به زودی ازدواج کردند .
 واقعه در نیکی که در فرجام انداخته
 نفس سینمایی همه با به سرعت فارغ
 مانست نقش بازی کردن ساره و
 های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی
 نمست آرش بزرگ نماد و پرکار هنر
 را به اندوه بزرگ نماد و پرکار هنر
 سفر خط بخلا کمان .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
 مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
 لویز بین را محاصره کرده بودند مهشک
 ر زهر زنی تمهید پنهان شده بود
 خطبه را گاهی این سوگامی آن سنو
 میدوید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
 کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
 و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم
 در آن نقش داشت اما میدانید که آخر
 چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
 پشمک و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
 ساه و چرکین .
 حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
 بهشتامه مروس خارجین رخ داد و همه
 را خسته و اندوهگین ساخت . مروس
 خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت
 بود و پشک همراهِش زنده گی میکرد . . .

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار در ملز بهشت
 را به تلو یون را به صورتی که از حادثه
 زنده گی هنر خود برای خواننده گل
 مجله فیه که . تا این که او را فارغ
 منزل اول تعمیر تلو یونیون با ترست و حالت
 دگرگون در حالی که دوستانش گسرد
 بقیه در صفحه ۹۴

شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد



سید مهدی الله که هنر و ستایش او را بنام
 شیرین گل برسوز بهشتانند در
 حادثه که در این روزها خساره بسوز که
 اقتصادی را به خاطر مروس و آرماتین تهر
 لداورند ، آوردن مروس به خانه بود
 که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
 قرض کرد تا پیش نامیل مروس و سیال و
 شپک کم نماید و منتقل شدن این قرض دوام
 و صرف کلان مروس چندی منتهایانده که
 شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی
 و هادی مروس را به خانه می آورد و آنجا
 دارد تا مروس واقعه چون به خفسر می
 که سال های سال به امید مروس با او
 مونس سپریان و سا زنده زنده گی مشترک
 باقیست .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasiji

Sonu Wallia
Photograph: Mukesh Panchal

زنگنه و فانی

نسخه چاپی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
براشتراست. بنک میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیسم که هنرمند را آزاد بگذارم
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراتب آشوک امرت را بخ نگر کرده، بالایی
ناز میفروشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور گرفته هیروین هاتمبیرد هم...
برم بهاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
آشوک را از زیننه شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاً فکر نفع میدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را زمانده؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیوالا تا نرگس،
از هیامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسس تا سری دیوی.
از سال هابه اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیتوب رنایا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی...
بقیه در صفحه ۹۴



است. برادر آشوک امرت را بخ هنرمند
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس
چشمان خود دیدم که...
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید
صدایم کرد: ((امریش) امریش) بس
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشه شناخته شده
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموش داده است.
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چطور است؟
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می برم و -
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنهان کرده

نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیان



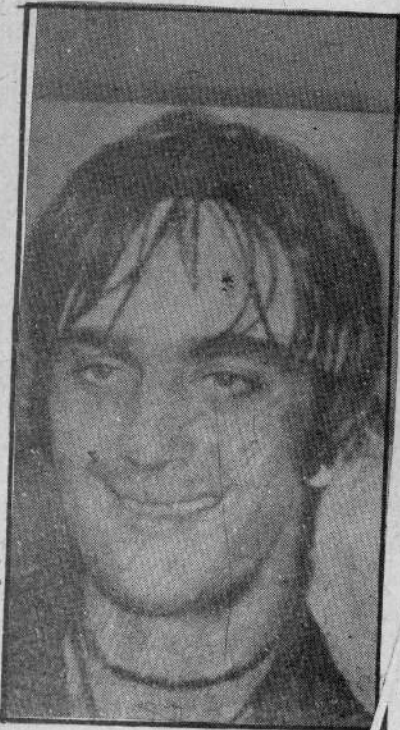
✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی جنینست که به آن
دلخواب می‌گویند ، اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمی‌گویم ،
می‌توانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم ، رادرد هم می‌ماند آنم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه (۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
می‌نمایم . دیگر در همه حالات ، بادام
دراز ، و پیراهن های جین ، زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر می‌پسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دانم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسئولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آوراست . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست ، حتی یکی د بار
(RanX20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
پرونده و اندک رنج و وبال آخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی آر امرکرشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه
سنجی دت از همان کودکی به نظم یک
موجود پرابلما تیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسیده بود . اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسا عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگه یک پرند ه گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزا بت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و شیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آدرس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه - مید هید که از اینجا به دوستم تیلفون کم تا آدرس دقیقش را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس میدل شده بود و از - بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریمت دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد ه معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه و ف. ف.



چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل ساله داشت. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرد نشسته بود و هایش را فرمی نمود الیزابت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایبتان پرسید:
- لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخل بپایند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایبتان گفت:
- خانم، ایادتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیزابت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیزابت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر و زمانه دیگر ی قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، پرده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصبه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و وی سعی میکرد که رویش را از حرارت آتش دور نگهدارد.

آقای ایبتان چوکی ای به الیزابت تعارف کرد. الیزابت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیزابت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتال آمده باشد. این مردم عجیبی نبودند؟ آیا آنها رام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

- خانم ایبتان به الیزابت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تجوی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیزابت را - پائیدند. باها (با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین باغریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت:
- عزیزم (ترس این خانم جوان خانه دستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیزابت برگشت:

- ما شش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیابیم. الیزابت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید.

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکسته گفت:

- امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار از چیزی که ما میدانیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعا در عصر ملکه ویکتوریا زنده میگردند.

الیزابت پرسید:
الیزابت پرسید:

- آیا در همین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایبتان نیز مانند زینش ترسیده بود:
- آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

- بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایبتان با چهره رنگ بریده و دست های لرزان پرده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیزابت احساسی نا آرامی میکرد.
- آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و بلا یترش آنرا آتش زد. خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایبتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسپ و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشن تر از هر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود (او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسواز دهن ریشنی خود خارج میکند این آدم واقعا از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود.)

مرد بازویش را بد و زینش حلقه کرد تا او را از شر مسافری بگانه حفظ کند و فریاد زد:

- برو (و توجه هستی) از کجا آمده ای (بخاطر خدا، برو) و ما را آرام بگذار.

ظلمت الیزابت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

- وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیزابت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی - اتفاق نیافتاده باشد. پرده گنجهنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزهاها نجوا میکرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید.
- او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزنی حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیزابت می نگرست پرسید:

- چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بیائز یک آتش بنشین.

- من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیزابت در حالیکه دستهایش را لرزاند یک آتش میگرفت گفت:

- او بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اتاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خورې مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي خوچی د اخی اعیال وویمن نوزره می ماته نیس مثلا د درو وروموترومده به نه ویاوهنر به می هم د هنر به خپونه وي او هیلخ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنج او کړنج به وي خوچی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وي . زما د پورش کاله کنیزې چی هنرمند می ولی تراوسه می گډه به شاده نه د لته اوسبا هلت ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خپری دې کورکی به تر خوره وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوچی د ایی وي . زه پکی خوینم .

— تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟
— هغه هیله چی ټول افغانان ایی لري . فوارم به هیواد کی سوله او ارامی راشی . چی د سولی ترسپوری لاسدې هر څوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا .
— پرخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري خوتولنی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدره به مترگ وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کنیزې انتخابه د کابل به سطح نه بلکه نظر فوینته باید عمومی او د هیواد به سطح وي او د موسیقی د استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پنه ته می نیولی اوچک چکی ورته وکړي .

— د کیم هنرمند سندرې موخوینې دي . د دې پوینتی به اوږد وسره می سمد بشی به موسکای وویل :
— گوره د دې پوینتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پسی بنه خصوصې ټول وایم چی نوشته پسی نه کړي . به هیواد کی می د استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوکې می د فلام علی سندرې چی د فنل شاهنشاه دې پوري خوینې دي .
— تاسی خوماشومان لري . ای کوم اولاد موفواري چی تاسی فونیدي هنرمند شی ؟
— زه درې زمان او درې لورگانی لرم . اولاد می وړوکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .
— ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .
— استاد اول میرچی ژوندې واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پنی وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .
— ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، پستی ، سروکی او داستا .
— خوند وړ دي مگر فنل موبیل خوند او کیف لري او تاسی پکی پری تروکتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاست ؟
— که څوک د فنل به ماهیت وپوهینې دي نو واقعا فنل پری خوند وړ اړه زره پوري ټول دي . او باید زیاته کړم . د بنه فنل وړاندې کول هماغسی ریاضه

په لارکی

نو استاد به ونه ول او پبول را کړل . خوچی می راباندې درسته زده کړل .
— خومه سندرې به راد پواتلونیسو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی :
— تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .
— ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ویره کی سندرې به تلویزیون کی لیسنگ کړي دي ؟
— زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگ کړم . ولی موزته څوک اوږي . او اخی وخت می لا سندرته ژارې . به هیواد کی خومره ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای می نه پید اکیده ماله خپل جیسه بیسی ورکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړ پکی د شاگردې او استادې نه وتلسی وي هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیست زره روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد می د هغه سره څه وکړل فیله دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لس زره روپی د قبر به سر را کړي . استاد .
— درد اخله دي . میرمن می چی کله د پو کلو کولونه ستومان می نوچنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پسی برون هنرمند شولین د کور او ژوند خاوند دي . تاته به د ویره وخت کی یوکور د رونه رسید پریند د دهنر پریند .

نعمت الله

ما د موسیقی په لارکی



هنر، هنردی باید قدر

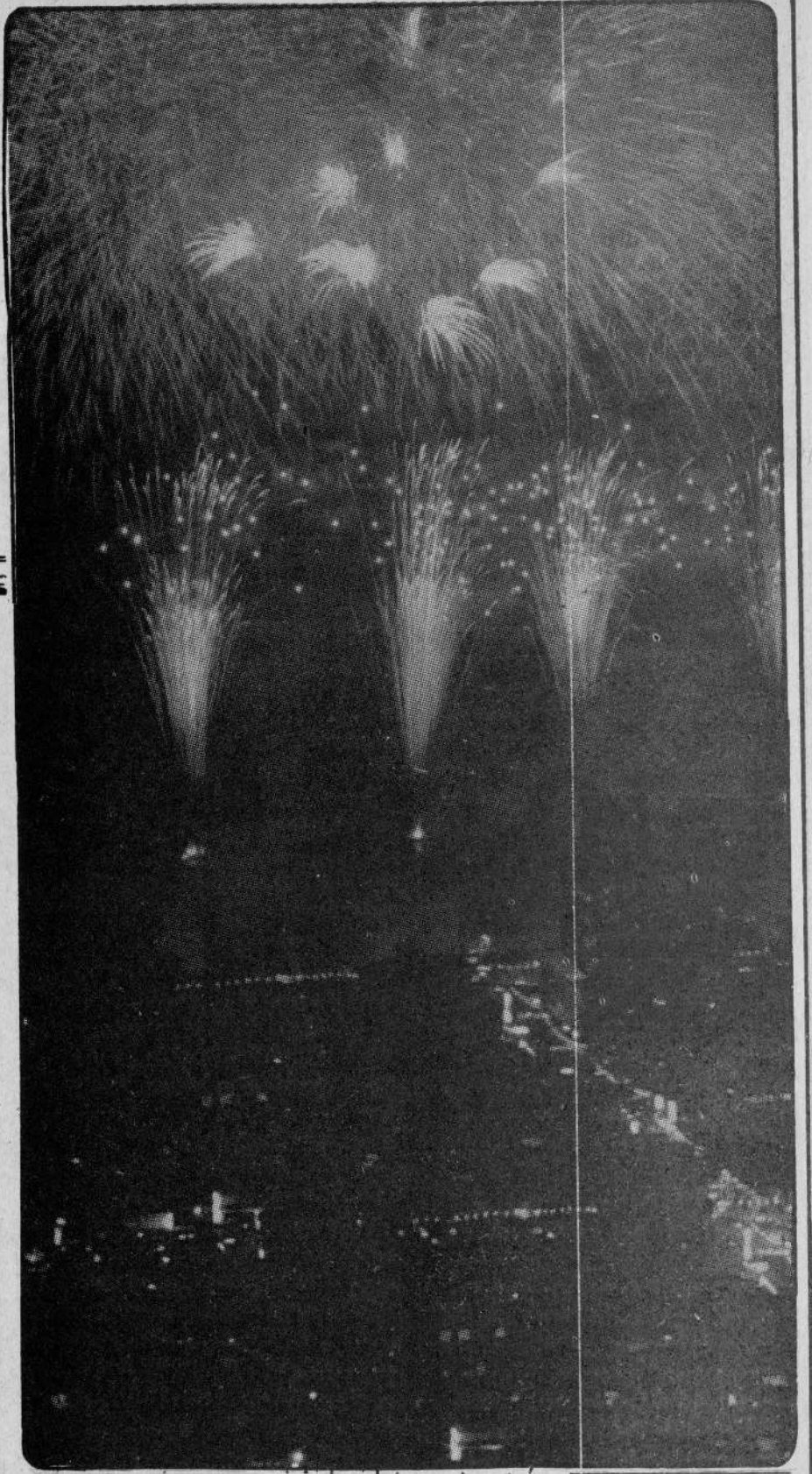
مرگه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشي اخر سره لپه بجیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره هم فلت وو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړ پکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دي . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وي . اخر هنر خو غوا څه د بولی به سر به اسانی نه دي زده کړي چی داسی به اسانه به ورسره خدای پامانی کسب مایدي لارکی پروهل خورلی .
— خدای دې خپروکی د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .
— استاد اول میر پری کوینی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . اودا —
— تمرین به ماهره ورځ به ارمونیه کی د څو ساعتوله پاره کاوه اوک به می فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او کښته هم شی نونه نشریزي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خپردې زما سندرې نشرکړي . هنر هنر پیاوید قدری وشي . که د زاري بنه رامنځ ته شی نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلو سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری د استاد حمزه او بنه کمپوز هم لري ولی نه می نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهر کی خلک به مینه میده

لرونکی سندر فواري نعمت الله دي چی به خپلو خور و خور و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم به لومړي سرکی می فکر وکړ چی گوندې بحای می فلت کړم لکه بیه کوته کی گڼونه پراته وو خو تته پری نا — ست اوچای می خپس . به میرمی کوته تر نظره تیره کړه هلته به یوي گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام هعانه واراوه او داسی موبه خپرویل وکړ :
— ماجیت وهه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی بیه گڼد لویسی او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مود ویره پام نشته .
— تاسی بالکل فلت فکر کوي . دا د کان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پینتی تنگه ټکور د خور ژمنسی سندر فواري او بنه فنل بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د کان به لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کمی لیدل کنیزې خوبیا هم له سندر و سره می چی به نیکی اوموزون فنر کی د نازک خیال شعر او بنه کمپوز سره همفاري دي . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د جاخبره موسیقی دده به خپه کی اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه می د خپل زړه به تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دي . د پیل د وولس کالو چی له موسیقی سره مینسی دي ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی — زنگون ولگوي ، د یوکال په ترڅ کی استاد دده به استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې می راد پوته وویژاند . هوکی ، د پینتو د اکثره اوسابقه

سپه پوری تواریخ



شبه ولی توره وی . یا شبیه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی مشکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کسی (د تولود عقید و سخا - لفه عقیده) نجم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نو خیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی له لمر لوید و وروسته آسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گویمان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . نمکه د لومنی محل له پاره شمرورتته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کید ونکی دی))

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیسه بهیانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال آسمان تیاره دی : نمکه لمر ویده وی او د فلواوشیسی گریمید وله پاره د ستورو رنایی د پیره لزه وی)) داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بنه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یو بختگل به فکر کی ونیسی : به دی توگه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی یتنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه بختگله کسی د گریمید ونکی سر ی د لیدنی افقد ونو به د ونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری به آسمان کی د اگن ستوری د یوه بختگله سره ورته وگنوجی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی آسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د آسمان زموینز د لمر د سطحی د رنایی به اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی آسمان د بختگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستی وختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتوسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتسه رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریاضی یوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه د یوه لیک په ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی به دی اعتراف کری دی چی دلس زور و خخه زیات د لیدلو و ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونیز نه زدی دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د آسمان د گنید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی)) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د آسمان چی به نه تمامید ونکیسی جهان کی د تل یاتی روینتایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خود پیرزده اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت به علمی تولونکی ویر اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیرزده هغه باراد کسی بیاسر رابورته کر . دهالی به نیم یو یوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

ددی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سر ی د شاهانه تولنسی (روپال سوسایتی) خخه ویر اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینتایی د پیره کمزوری ده او به سترگو د لیدلو و نه ده .

نیمسوتن چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوریید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه بوهه چی نن مونیز ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو و نه وی نومونز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوری لوی دلی له خوا د پیره روینتایی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تکلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی معوان ستوری بیژند ونکیسی (جان فلیپ لومیس) به نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو ویر انگوبه کتولو پوری اریه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوبه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل ویر اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونیز نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری ووینو - دغه فزیکوبه که خه هم د ویره فیت گام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کسی مساللی ته پیسی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید و نه صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه - مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کنگرس ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطن سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار - کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک تو فان با شده ، شور می خورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب
افریقان یاز به چشم میخورد ، از جمله
خطرناکترین مارهاي این قاره است
این کبوا بحد ازان که عضلات خود را
خورد کرد از دهاه خود از طریق
سوراخ دندان هاي خوش زهر را
پاش میکند . و موما چشم هاي انسان
را مورد هدف قرار میدهد ، زهر
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش
میشود و تصادم زهرمانه چشم سبب
درد شدید حتی کور شدن انسان
میکردد . باید یادآور شویم که این
مار زهر خود را فقط در وقت دفاع
از خوش پاش میهد .



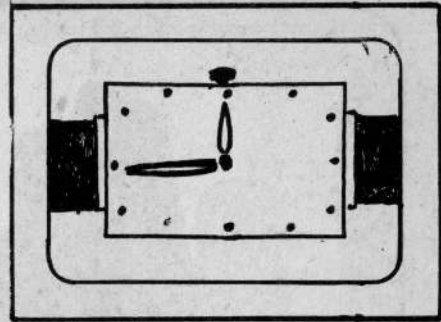
لندن بودند که میگفتند : لندی ها
ازین به بعد درگادی هاي سرسبز
شده ، نه بل در زیر چتری خود را
بنهان خواهند کرد .



یک تبعه اوکرایین یک انجن برقی
را ساخته که هشتصد م سر یک گوگرد
است . کار منحصر به فرد نیکولا ی
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا
توری در موزیم پری تخنیک مسکو به
نمایش گذاشته شده است .

سهاد رستی از وسایل کاملاً مخصوص
ص مانند سامان آلات قطع که که
از الماس ساخته شده و موجع به
نازکی یک تار مو استفاده نمود ماسه
او میگوید دشوارترین کار تنفس
به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن
در حکم توانایی برای این اشیا ی
نفس و ظرف بود که قطعات خیلی
ریز و کوچک را به هوا بلند میکرد .
سهاد رستی تمهیدات آب پازی
را پیش برد تا به اصطلاح نفس بخشد
کند و حتی فهرمان آبازی شوروی هم
شد .

سهاد رستی کوچکترین ساعت جهان
را ساخته است که در رأس یک پروانه
مطلا با نازکترین بال های شیشه یی
جابه جا گردیده است . ده سال
تمام در کار بود تا سهاد رستی بتواند
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰
میلیتر با هم وصل نماید ، قطعاتیکه
از فولاد ساخته شده و به عقیده
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال
بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

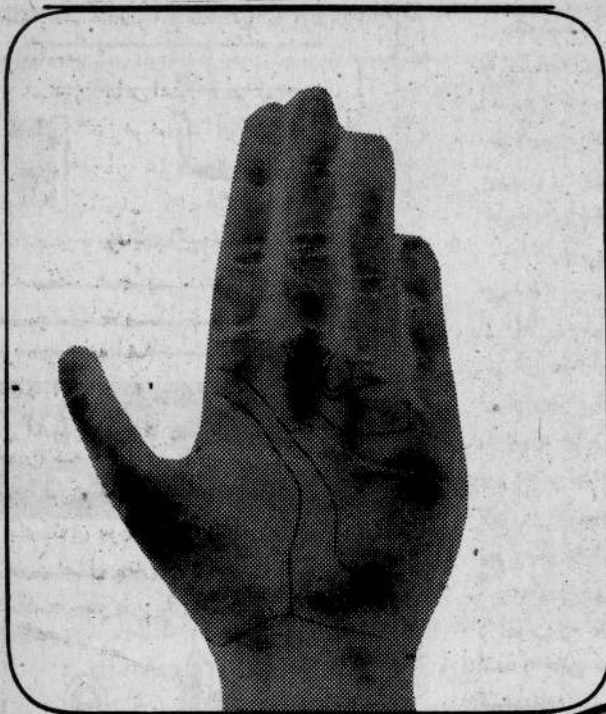
و از آنجا

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان
شناسان سوئسی نشان داده است
که خواب شبانه هاي می و چون کوتاهتر
است و انسان در ماه هاي سپتامبر و
اکتوبر خواب هاي طولانی میبندد .
زن ها نسبت به مرد ها یک ساعت
افزونتر استراحت مینمایند .

پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در
چین اختراع شد . البته برای جلوگیری
از برف و آفتاب ، نه برای رفع ریش
باران . برای اولین بار چتری پدید
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا
کرد . یعنی در زمانیکه (جوناس) در
هوای بارانی در لندن با چتری به
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود
ساخت . این عمل وی از خود
طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
دشمنان این کاروی گادی رانها ی



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افسار نبود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی دریا بند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناس معاصر یاد میشود توانسته است از روی یک تمهید اساسی - نقیصه پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده عمیق و عمیق را که بپوشیدگی های آن به جهت مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید . بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نیاهات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نیاهات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را بینی بر تشخیص حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیمنی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف آغاز شد . برخی به وجود صی آمد که پس طور اتفاق افتاده که بخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه ای - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایشی

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد مباحثه است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 یک مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت صریان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانشمندان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شناسان
 حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسب
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری
 نیز وجود میدادند با عدد و طریقت
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو ریب وجود میدادند با عدد
 حالا دانشمندان به اشکال کف
 دست بهاران را برای امرای رفسه
 کم عقلی و صرع " مورکی " و سایر
 شکری " Psoriatrics " و بیماری
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کرمه صبح چشم ")
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان
 طریقت است که حقیقتاً با " کاف
 وقت دا غتکه که این شکل انقباضها
 در مصر قدیم و بابل . هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمدالمعظم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیقه در مورد صریان
 بیشتر نظر به مردم حقیقه صحه دارد .
 در همین حال دست آورد های کف شناسی
 معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط یک تلویح غیر کوبی
 طبیعت نیست و دانشمندان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آینه مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علاقه
 برای کشیدن اسرار بیماریهای

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلیسی نس زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچنان بدی " رو به
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفسه
 در آینده میدانند .
 همچسک نمیدانند چرا چنین یک
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes "
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism "
 وجود میداشته باشد " بیماری منگول
 لطم را اطفال نوتولدی تشکیل میدهند
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق پیوسته
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون
 کف شناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیکند
 زد تا محکم را بیاورد . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
 طبقه در صفحه (۹۱)



پیروشات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد • چگو یز
• و باره نزدیک او آمد • چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید •

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو • هرگاه ازین اتاق بهرون بروی • من برایت وای
را می آورم •

چگو یز مسخره کنی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم •

— به گونه من که بستر مرا پیدا کردی •

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم • بار دیگر بسوزش
میخواهم • من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت • اسم را فراموش نکن •

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت • با خود خندید • چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وای بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت • از بسرو

صدای باران به گوشش آمد • توفان به شدت غوغا داد —

فت • یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید • سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده • دروازه را باز کرد • وقتی دروازه را از

عقبش بست • چگو یز از جیب دست او گرفت و به لیزش کبکد •

آن خوب رو را در بر کشیده بود • مطلقاً گفت •

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

• دستها رها کن اینک برایت وای آوردم • • • • • بگذار بروم •

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد •

— تو اینک در دستان شهر قرار داری • زنها روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید • در موردت

چس فکر میکند ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد • ضمهان قلبش را

شمار کرد • بی اختیار قاتش را با قامت چگو یز چسباند و لها —

ش را • • • • •

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه: میرحسین الدین پروین

کلیمتین و یونارد

کلیتین آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواسته به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواسته ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیتین با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز یا هام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشته کلیتین را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیتین با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیتین را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود . تمام بدنش صلرزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخورد و این اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیتین را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبر بهاروم .

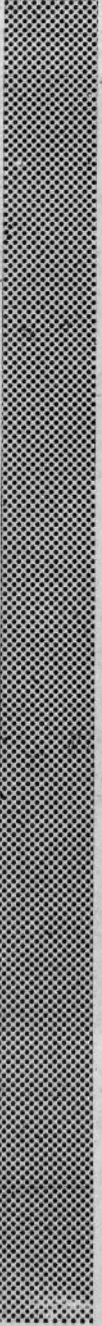
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده ه کلیتین به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه بهان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خواهد بود ه است .
 کلیتین گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - تولید نموده ه روز یا های خوشم را اخلال کرده ه . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد در رهایی که مدتها زیادی را در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایشان میگویم که هیچکس به حصول شما به من دسترسی یا به - هیچوقت ... آخر من میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیتین . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوار استم به زودی راه سفر تان را ه



پیشگامید و دیگر ابداء در مورد چمن تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش در فلکها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاق کودکانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیتین .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- بتان از دل و باج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند میخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب کرد و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیتین - صانعت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیتین . سلامت با امید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیتین و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیداد . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار ه همیشه با اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتین روش بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورو توی از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه - در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

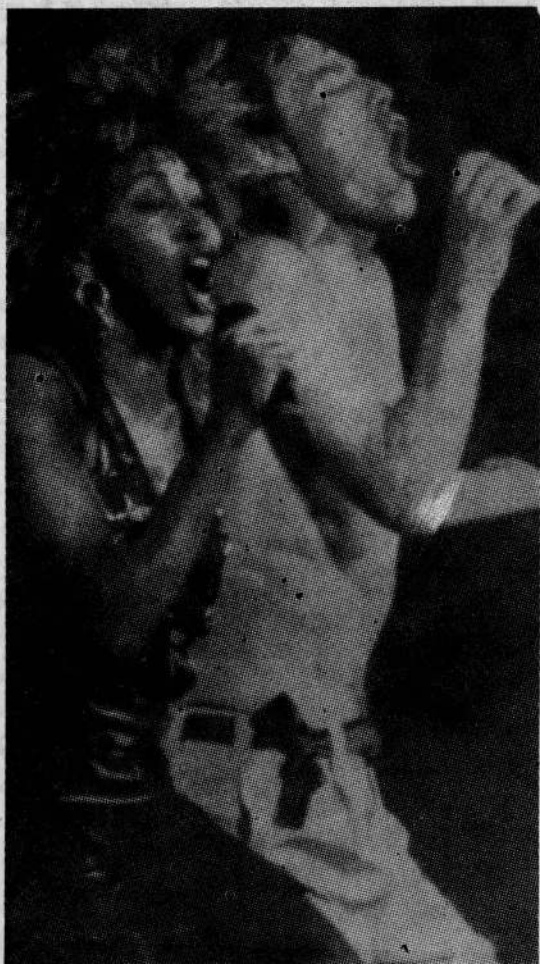
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فوکو ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و روی جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و هند فرس به دست بهاروم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و مصمم خوشبختی را در دستمرا - به به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف و یا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصرف میسوی شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم رابه خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق وازته دل نمیرقصد... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هائی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانرمش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداها چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود رابه روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابس باجه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و امریکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل موقوفار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



حالا که پرسیدید پس بخوانید

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :

س : چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند ؟

ج : اینکه چرا خصمانه ، عقل منجم قد نداد زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد ، نهی سعادت انتقاد شونده ، سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل :

س : چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکنند ؟

ج : بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار د ر منزل مصروف کار های یک که بانواست .

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان :

س : خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند ، بعد آجد اشندند فعلا کجایند ؟

ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . از هم جدا شدند ، فعلا یکی در شرق د یگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده گی هنری شان ادامه میدهند . کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

نجلاسروش از شهر مزار شریف :

س : چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را د بار لبسنگ مینمایند .

ج : به خاطر یک برای بار سوم کاملاً آماده گی داشته باشند !

عبد البصیر مایین و ولید میرزاده از شهر مولاعلی :

س : خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا ؟

ج : زیرا از پدر مهربان دارد .

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند مابه مردم خود ، هنر نمایی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند مافاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند ، هنرمندان ما ، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند ، اما با هنر اصیل ، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند . نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار ، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، تری نمایند ، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و با زهم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد .

سازمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی د ر این زمینه فارغ گردند . اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد .

این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

نفر ۰۰۰ بتلون های غنچه ، کرتی های کوچک ، نکایی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو جموس ، موها تاج خروسی و ...

د ر این بدیده ها چی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم . یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه ، با همه ترند ها و لطف باز های عاملانش ، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیر بنا ، چیز بیست باد هوا ، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است ، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه ، آن را جذب نمیکند ، ولی هرچ و منج فرهنگی قا در خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت ، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها د برابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند د ر فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند ، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند . هرگز هنرمند

سازیم ، از جهان متحد ن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد :

د ر ملک ما کسی قدر خواننده و ورقا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند ، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند ، همه فکر میکنند که خارجی استند .

از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم ، معناییست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هر فرهنگی باید داری - پایه های اجتماعی باشد .

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ د یگران میتواند د ر وجود آن ها تجسم یابد . همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد . آن ها را خالی و میان تهس بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه از خود بی خبر از پیشینه و فرهنگ خویش ، انسان های سطحی ، انسان های فرهنگ ستیز ، مزد ور صفت و مطیع امیر

کلیسای سحر

سحر کهن

سحر کهن
از ع. بس
تنظیم کتبه نوریه سال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است . شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود . يك خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گو نه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم . و اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم : مبارک باشد . سرانجام ه خانوا . ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . . لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم . بکه همه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و يك ه يك قصه خواستگاری را آغاز کردند . من خوب شحال بودم . زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود . موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم . سرش را به زیر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود . گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم . يك باره

او آرام و سر به زیر بود . ه امسته آهسته حرف میزد . نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر فهایش را میگفت حرفها بیکه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگوید يك روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد . قصه یی که گفتنش در دست و ناگفتنش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد . سردی موزید و سرما ، تنم را می آزر د شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم . همینکه نزدیک دروازه خانه

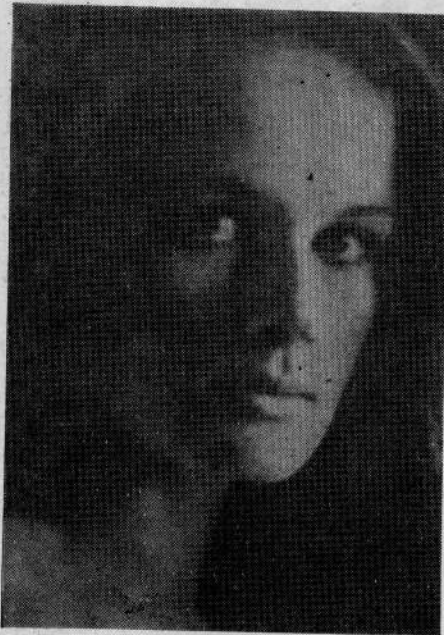
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هرروز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروزه کمتر از فردا
 نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکایک برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد تو خنک
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت و قصه ها میخواند
 من شعرهای او را به یاد دارم .
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در دو قسم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشتم .

خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتند و ما ها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .

نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه
 شان در روزهای رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شب ها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غرق
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هائس
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگرگو نهایی
 در نرگس پدیده آمد ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غصه
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای ابی
 و یاسنی نقش میبست و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مصلحهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم ، بهدار میبوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زوجه
 خواب میرفتم و نیدانستم تا چه وقت
 شب بهدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه ...

در آن روزها با دختری به نام
 " سیمین " آشنا شدم که بهر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئی
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو بر گشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برون و گرچه نرگس هیچگاه سی
 مسامع آزادی من نگفت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتم و میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشتم کیسه فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفتم .
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگفت
 و در پایان هر صحبتش فیهی -
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگلش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس .
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم تب داشت دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 مینوی ؟
 گفتم :
 هان بپرس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
 طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگوئی ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بیخی گفتم را گرفت و های های
 گریست .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریست . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
 در راه گفت با نرگس از او -
 میخواستم .
 و سیمایم اخطار داد که یا بسا
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدهی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و
 پریشان و خاکزده بودم تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفته توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستیم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
 من سرد عوا را گرفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به خانه
 پدرم رفتم و به پسر بزرگم
 ندادم دلم درد داشت درداشنا
 می که به دستان خودم به هم کاشتم
 و به نرگس میخندیدم .
 نرگس در خواب بود و صورتش
 پاهایم را سوخت . سرو صورتش
 در میان از زمین پوئیده شده بود
 و از زمین نیز فهمیدم که یک چشم
 را از دست داده ام و صورتش گریه
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس -
 م .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالش بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود میخوا -
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترش درد میکشیدم و رنج میکردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم
 که به آن فرشته بزرگ این همه بی
 بند و یاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زلفتم
 مشرعبدم ولی هرچه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منگنیدم . حالا منم نبود که مرا آسوده
 به جای برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناهق بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه
 نمی آید .
 نرگس درین زن جهان بودی و -
 به دامان یک شیطان پناه
 می رفتی من مومنین بگذار پیش پای
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگرست و از وضع -
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدی فتن بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده -
 می بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی
 امری داغدید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غم را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ههای -
 های گریستم و مادرم به صورتش نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسر نیز مومنین با
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم
 پیش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند -
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

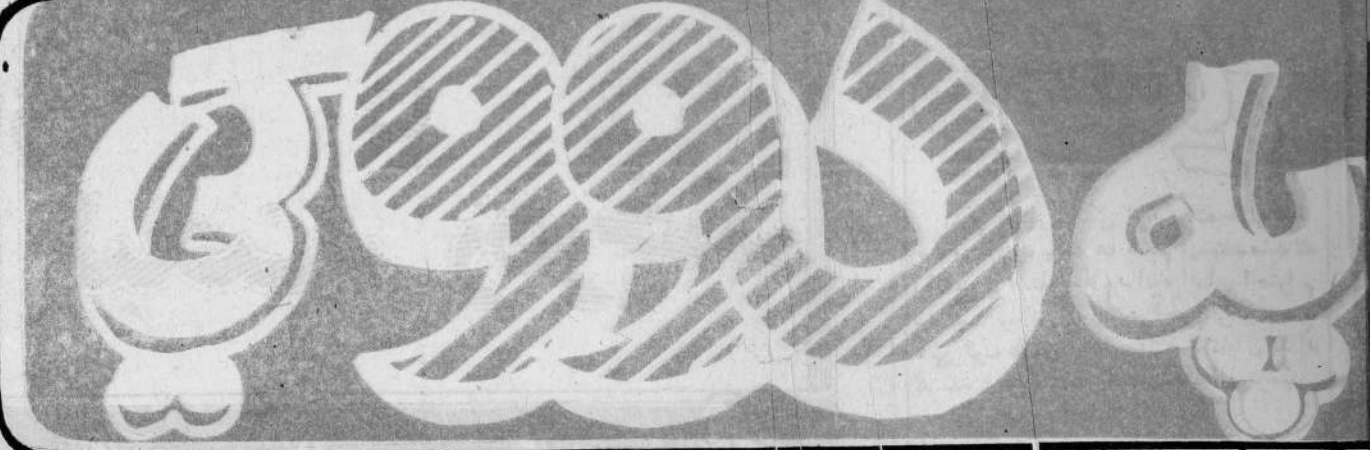


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړې وه .
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو نښې اواز هغه یواځې اواز و چې جوړه مینتیا یې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد ونکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړې کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و او خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید . د پیر زیات په فضا شو او یو وخت اشناکته فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر و . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خونې نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه شې اواز پورته نه شی .
د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولې یې پر وچولې وو او را کوزیدې .
دا د ایلزي د خونې ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات را وپاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې ونیسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید - پاره .
هیڅ شې یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چې - دوره تر شا یې بحان دوه قات نیولې وي او کله چې ده ور خلاص کړې وي دده په غږ کې یې بحان وروږ نیولې وي . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید . خپله ساین وید پوله او د قفل

د سنگریزې وړخ راوه او وری د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد و نه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر د بردغه پار بر - پالی شو او کله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه دده ورته فز نیولې وه واورید . دده سره د احساس را پید ا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتگه ته مجبور کړې او خپلې کوزې ته یې بوزې . کله چه دده پدې تیاره کوته کېسې گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېسې یې لیدې هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولېونې وه پکېسې پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه دده وه . هغه نجلې چه پدې پری گران وه او دده لاس یې جرات نه هم باید پاره شو یې نه وې .
کوم احساس چې دده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . دده ته بیخي نوي او دده د پیر الیتوب خرگند وې . دده په رگونو کې د سوزید و احساس را پید ا شو . داسې احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یو احتیوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید و . دده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزه دده د داجا بیویال هم دده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره دده ونه شوي کولای چې وړاندې لار شې . په اندامونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب دده په رگونو کې ښتید . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس سره شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې مود به کوزې پوه شو باندې ولگیدې او د پیر تر پاره پورته شوي تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدلې وې .
دواړه لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولې وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره تړې وې یو بریل باندې اېښې وې . وو ورو د بسترې خواته ورو تړې شو . د اعمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسېد . ونه درید . ښکته . په بستر یې سترگې خښ کړې . اوس یې چې سترگې له تیاري سره آشنا شوي وې . هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کور لککو تپو باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین . البت اېښودل شوي وه چه د پیر ویاړنې خونې ونه یې کېاېسول .
د هغې نصابې او ننوتې سترگې خوب پټې کړې وې . دموم په شان پانه یې د وروښمین جمال په شان برې راخواره وه . نوس اوسرې شونډې یې لټر فوندي سره بېرته وې . دمخ پوست یې کمرنگې فوندي ښکارید .
یو کورچسې اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پر خپلو شونډو وښکل کړ .

د هغې زړه وړ ونکی بوي د هغه ماقزوت لکه د معدید ونکی اور لیس ورننوتې . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړه . په اندامونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوسیده او سترگې یې رالوتخې کړې .
د پیر راوړینه شوله . دا په درانده خوب ویده وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لټر زید ا شوي .
د یوې شیبې له پاره . یې سببه او انې د پیر نجلې ته وړید ا شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو اړ و کړ .
هغې په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولاندر اوسه پورې هم پاره شوي نه وه . جیفرې - چې د احوال ولیده . نود یوې محرکه قوې تورتا شپور لاندې په بستر باندې د هغې تر شنگ کېښاست او د هغې لاس یې خپلو تپو شونډو ته ورو تړ کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لوبږ نی شه دده اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې ویده شم . زه))
هغې کوم عکس العمل وروته ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د یوې شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې ورتنه شوي کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .
د هغې شونډې له موسکا پکې شونډې هغه خپه نه وه . ښمې کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شې ؟



هغې وویل . ((جیفرې . خوته با پید نه وي رافلی . ستامور .)) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له وراپه علید .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره هڅه کړه . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده - کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه .
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او - نوسې زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې ونیوله ساین بند و بند کینف له اود جیفرې لوبی او تړې شونډې د هغې پر خوله باندې کېښودل شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اوز ویاړنې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید ه هڅه کړې . بحان یې د هغې ترخنگ غوږ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ښکته ونیوله او تر هغې پورې یې دا ښنگه نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز وید و په مقابل کې د نیما یې کوزورتیا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ښخیز سره وویل : -
((ایلزي - زما گرانې (اوه . زما گرانې - زما گرانې))
د جیفرې د لوبی مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکار ونکړ او ترخنگ یې کرار وپروته . اخرد ا د جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تپرتنه وراوړ د کړ هغې هڅه ونه وېل او د هغه د فز یې تنده یې مات کړه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و او دای ښکلوله .
هغه وویل . ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغې لټر د اعتراض په توگه اوه وایسته ا د امله لوبه

هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :
 چرا اداي احترام نكردي ؟
 نفر مذكور باخونسرد ي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم .
 ارسالی : عابده رابع بكاش

تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن چيست ؟
 داشتن دو خستو .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميكنيد ؟
 مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 گريه مست شد يد تر شد و گفت :
 - من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟
 ارسالی : زوليانا نصيري

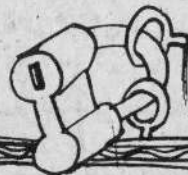
ببخشيد زير خنده

با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمك
 مگر شام بود خرج پناهام نبود
 والله زير يسي است نگاهام نبود
 باوصف همه بختگی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوتم بود رئيس
 اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم
 تا سال دگر اگر بمانی به برم
 در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 تريان رفاقت و وفاي تو شوم
 والله ره قسم كه خاك باي تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو بو



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با
 هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
 افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريسل
 بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و پيد
 و برد . بقيه آمدند به چادر او و شروع
 کردند به دلداري و تسلاي او و ...
 جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه
 ميکرد :
 اي سستی جانم - اي سستی جانم
 تا حايي که يادم مي آيد و مطالعه کرده ام
 اين نژاد مخصوص گورييل ، زن هاي راکه
 ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت
 پس مي آورند .

به گزینش بلیغی هونی

طرح ادبی

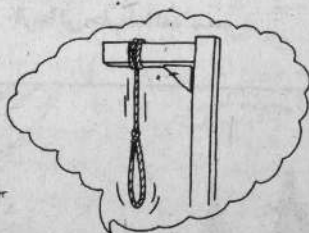
عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم
 سرازير ميشود زيرا درد دوري تو كمي
 د واي تمام درد هاي من و مرهم همه
 زخم هاي من بودي آرام مي ده
 باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد
 زيرا به ياد آن روزها ميايمت كه من و تو از هم
 جدايي نداشتم . اگر يك روز ترانسي
 نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسوي
 و صد انوسوس كه تقدير ، ترا زمن جدا کرده
 است و تا به جدا کرده است .
 آه ، عزيز من
 اي گوشه .

نوشت: نیلاب حكيم

- علت آن كه ماهيها عاشق نميشوند
 اين است كه پسران شكست ، وسيله بي
 براي خود كشي ندارند .

- نميدانم آدم هاي دوروقتي در آيينه
 نگاه ميكنند ، كه ام روي خود را مي بينند

ارسالی : بلیغی آزاد



ترکیب هلری رسی:
 به نظر يك متخصص ، رقصهاي مدرن
 ترکیبیست از رقصهاي سنتي افريقا و
 حرکات يك خانم سايز ۴۶ كه ميخواهد
 بيوهن سايز ۴۰ را برتن كند .

درساعت دری

بنافلي جنت گل خان كه مضمون دري
 را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
 داد كه براي فردا هر كس چند جمله
 ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .
 در اين ميان كرم الله كه خود را لايق
 لايق مي تراشيد تصميم گرفت كه كلمه هاي
 زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مكتب بيرون شد و
 در راه پشت كلمه ها سرگردان بود . د و
 بچه را ديد كه با هم جنگ مي كردند . يکس
 براي ديگري مي گفت بروكه مي زنت .
 كرم الله ياد گرفت كه : بروكه مي زنت .
 پيشتر رفت ديد كه دو بچه قصه فلم را مي
 كند يکي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .

كرم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد .
 كسي ديگر كه پيشرفت يك زن و شوهر
 به موتر بالا مي شنيدند مرد براي زيش گفت :
 بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .

كرم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
 صنف حاضر شد .

معلم بعد از آن كه جمله هاي شاگردان
 ديگر را پرسيد نزد كرم الله آمد و گفت :

بگو كرم توجه ياد گرفت ؟

كرم الله گفت :

بروكه مي زنت .

معلم خشمگين شده گفت :

احق ، اين همه ها را از كجا ياد گرفت ؟

كرم الله جواب داد :

از د رمندياد گرفته ام .

معلم كه اعصابش خيلي خراب شده بود ،

گفت :

پيش شو گوشه كه برم اداره .

كرم الله گفت :

بفرماييد ، حق اوليت از خانم

هاست .



برده باری ما

فهرست قبرگردان سرویس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبر است
 ماند به جان سپردن زآن تاقراری ما
 گویند به زن سپاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 از ستم پسندیدم در سوجو گو سفند هم
 باری بما به موثر بین برده باری ما
 مانشین بس کجاوه در نیمه ره شود گل
 صد اندلش نسازد آگه ز زاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیا و بنگر
 در حمله بردر سبب اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی باپانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بهکرانش
 و بالاخره توادوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود. پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند. دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد، دامی نهاد و به
 ترتیب یک عدد زیادی از مرفایی هارا اسیر
 کرد.
 در بین این مرفایی ها یکی نیز اسپر
 شده بود. کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زده پایش نیز شکسته بود. وقتی
 دهقان مرفایی هارا می گرفت و نوبت به
 کبک رسید، کبک با میجز و بالاحاج در خوا-

ست کرد: آقا لطفاً مرا آزاد کنید. به
 پای شکسته من رحم کنید. به علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزارم
 که همیشه به او امر بد رو داد خود گو
 داده ام. بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی فرق دارد. بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید. دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت: شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام.

ارسالی حفیظ الله سحر



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل وشم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها سه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این با آن -
هنرمند پرسشها می افتد می پرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه درددل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کسود
گفت :
بقیه در صفحه (۹۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغرورم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متعین شود ه که از رستوران مغرور
ش بهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در
میان نمی آید
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داختم ناعده در یافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگرمی
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمی آید
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنک دروازه آپارتمان مرا میفروند
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریان غم روزاری میکردند
مدتی با فخر دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سرانجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما
موه هم است . نام شهر ها جاده ها
پناها هم سات و هر آن چه را که
فکر کرده میتوانند ه تغییر میدهند
من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری
اد براد رکه هرد و از غوغای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتم به چاره های صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردم ه اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند
ظالها ضرورت می افتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلان گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتب رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنک دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامسه



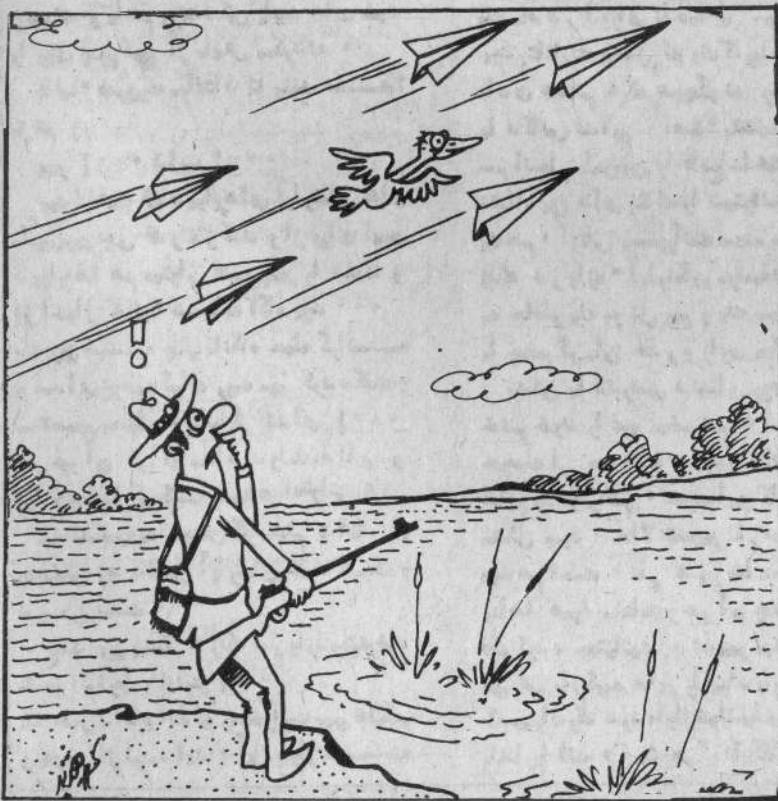
نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او -
گروپ څخه پرته خو تل -
وځنډل خون يزر د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو . که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
ترتيب شوي دي . د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يي اسناد په
بوجي کې بڼاي پر بڼاي کړل . کله يي
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله . نوزما په زړه کې راتير شول : -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نورو تقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي
لکه چې تقلي نن سبا د ژوند د ټولو
چا رواجي په لاس کې لري .

* د پلوی په لاره کې يي د ديوال خوا ته
له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او بڼاي يي
د بڼي لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي
پاکي کړي او پرڅه پرڅه يي په ښکته
وڅخولي . کله يي چې د بوجي
خلاصه کړه . نو لومړي يي ورته
راښکاره کړه . خو چا ورسره نه
دغه دنگ همون دي
بڼاي يي له بوجي
هغه کارت راوويست چې په اتري ټولگي کې
يي دده د برحالي شاهدي ورکوله .
خود ا هم ورسره ونه منل شو . روسي يي
خواست علامونه او نورو ډول ډول کارتونه
هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
ور نه وو . لکه چې دده قد او قواره يو
خوارلي کله هلك ته نه . بلکې يو دوه
ويشت کلن همون ته پاتې کيده . نيز دي
چې د جلب او احضار گروپ يي مو تر



خان او که بل شوک تيرايستل



کولونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو . نوله خپلو لويانو او مشرانو
څخه يي اوږد لي روچي که چيرته
په لاره کې شوک څه شې پيدا کړي
نو بيا دي دري جله په لور غز رواجي
چې : داسې دچادي . که به دي
دري غز ولو د شې خاوند پيدا نه شو .
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل ل اويا ورغلي گټه اخستل يي روا
کړي .
خوهغه وخت داسې راياد نزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو په
څه شې په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه . نوموړي
په موندلي شې په پټه لاس کې ونيسو او
بيا په موړو له مخانه سره دري جله
وييل چې : داسې دچادي . له
هغې وروسته په مو د شې خاوند ته په
غز پد لوسترو کتل او شې به مو په
جيب کې اچاوه .
د اد ماشوموالي د نا پوه -
نا خبري او ساده گي خبره وه . خوراشه
پاڼي په (٦٨) څرگند

د سیخ له خولی خوړل

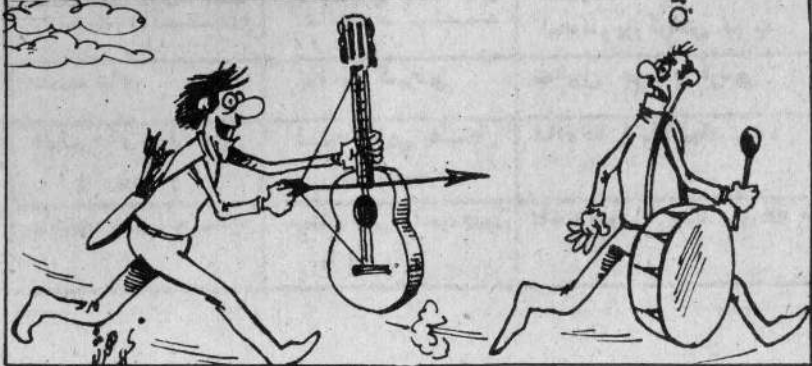
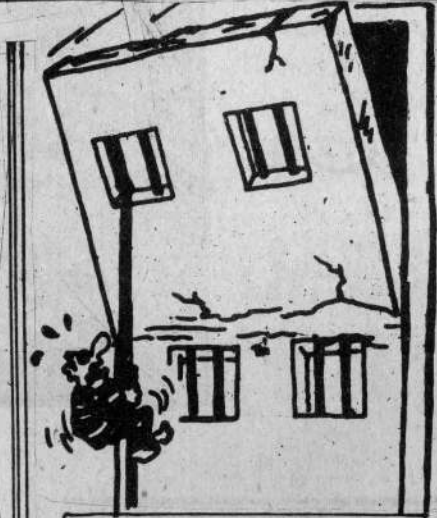
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغږیږم نو پینتل نوراته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی یی خوړو .
 - که نور روزگار مو تر یخ دي .
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی د زوی به لږای سیخ راشین شوی و .
 - لکه چې د سیخ له خولی خوړل پس

د خبرو تکیه کلام گرځیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکړ خو د سیخ له خولی خوړاک به ما و نه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د بوینتی له باره ورغلی م . خو دا محل یی له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوړاک باند یی شخوند و نه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی ویی بوینتل :
 یاره جاندا ده (تاخو به یو وخت د سیخ له خولی خوړ له . خواوس یی د سیخ له خولی نه خوړی . . که زه څپه کړی نوزه د سیخ له خولی خوړاک به ما نارینه پوری نه پوهیدلی .

* جاندا د زمانه دي بوینتی سره لږ مومکی شواو ویی ویل :
 * - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی خوړ له . نوزه به کونوی مغازه کسی مامورم . خواوس می ته هر ویی چې تقاعد می کړی دی او به کورناست پم .
 * اوبیای د خبرو په لړکی به دي -
 * نو پوهولم چې په څه ډول یی د سیخ له خولی خوړ له .
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دی -
 * خبری د پوهید و سوداوی . نو هر محل چې له کونوی مغازې څخه داږ و -
 * بوجی اخلی یو محل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو یی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خوړل درته به ثبوت ورسیږی .

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدې کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو په عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلغونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . لکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاند ی نه دي نیول شوی .



د ماشومانو څیرنی

- پنی کی د عقل له ارادې وروغی .
 - نو سړی د نابود ی کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولاد ی خنجر څخه هم کلک او زبور دی .
 - لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو نیوونکو به په نیوونکو کی د تېلو زده کونکو پوزه تاووله .

د څیرنی خپل مکتوب

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څیرورکوي چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانی په تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی ویی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ویی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دي ورکړی . خوله هغی ورغی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

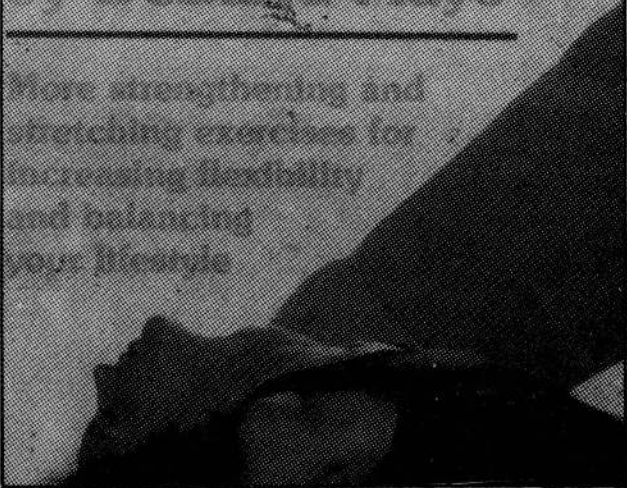


Runner's World

YOGA BOOK II

by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه ستاندر

باعضله های تان آشنا شوید

عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کنی و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت داره
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوبه
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نوزنق (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	شانگ ها را بالا میگذه
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم
 تمرینات یوگا در حفظ عضله های
 محکم و در خور انحنا کمک خواهد
 کرد و در درک این که عضله ها در کجا
 موقعیت دارند و چس میکنند و در
 اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، غما
 را باری خواهد رساند . جدول ذیل
 غما را با موقعیت و وظیفه صده عضله -
 تسی که معمولاً مورد استفاده قرار
 میگیرند آشنا خواهد ساخت . از
 این جدول منبعت بهترین سردستی
 و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی
 به شکل زوج های مخالف قرار
 دارند . گچه این شکل غما
 مخلوق تریه نظر آید و ولی آن را چنه

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دوسر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دوسر
در ناحیه جبهی بخش طوی بازوه آن
ها را خم میکنه در حالیکه ماهیچه
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه طوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . یوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دوسر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تا نرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارد و مسؤلیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسم در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تا تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهایدریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بربنیای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای مییابد .

کاربوهایدریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهایدریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی است از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کته گویی تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی سه
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه در جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسمه طوی بازو	قسمت طوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه طوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پرسی	جناحین قسمه طوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دوسر را قوی چریان حرکات کشی کرده کند میکند
عضله های سه ری		بازو ها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

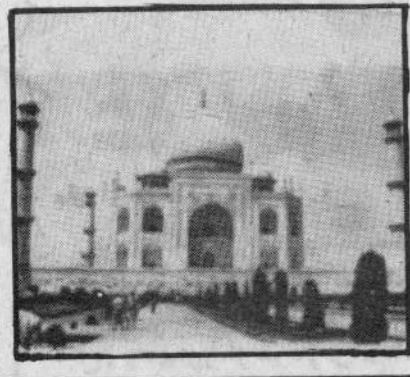
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
باسمن تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محبوبش میخورد
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغول
ها طی هفده سال از هم پاشید و
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و ولخرجی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدا راز قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تناقضات آن تاریخ هستند
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن میماند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دهللی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ستم
در تعلیمی درس به جی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما سال افزون بر قهرمانی
دوسم در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و دهم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.
در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم.

نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟
- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
بالمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انگیزش و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعدادی بهتر دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته مکاتب شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات مکاتب شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را بدست
آورده است.
در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در ایرتده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اوسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.
هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیرزیت وي او په دې توگه به د شمسی توریوالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقې رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کیدو په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسې رافلی دي : ((که چیرې د ستورو سلسله نه ځلاصید ونکې ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یوشان روښانی راورسینې . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کېږي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کیدونکی یا نه لیدل کیدونکی سطح باید په پیرلیري واټن کې تصویرکړو . دا هغه واټن دي چې د هغې په ایزدو کې هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیای ري په ډاگه کېږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به بیدانه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکی دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دې مو باور راښی چې ایاداسی شې امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبرې نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پیژندنو په رڼا کې وڅیړو . لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن - سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی - انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور څیرولو وړتیا لري . (ځکه چې دکتلی - انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) - په داسې حالاتو کې محاسبو ښودلی ده چې دا نور څیرونه به چارپوره پورتنی اویو برابروي اود تودو څي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) - او په سم ډول د ویره اندازه تودوخه د ستورو د سطحې د تودو څي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تودوخه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اودوخه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغې اندازې څخه ډیره ده چې امکان لري - اسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیږي . په همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري - بحث ترسره شو . خوداموضوع مونږ ته څه به لاس نه راکوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښیې ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامیدونکی خوساکن دي - فرض کړو - ترهغه لحاظه چې پوهینو ونوره یوه حدې سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) څېړي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید پیري کې شي - په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهیدوسره داسې عقیده څرگند ولاي شو .

په نهایت دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه درین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است و قش همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف دفاع و رهائش را از هر در می میدا -

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی می‌کردند تمام چیزها بکلی فرق داشته - بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود، بعد از آن گفت:

- الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

- من ... من ایلترا نعمیده نی عنوان باور کردن نیست، قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر اینست که من در این ناکهان توقف کردم بزرگ بودم و بعد از دستش بیفتادم.

- آری آن که در این اطلاع می‌دهد؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاسدی بکلیت کردم و دستش را در دستم گرفتم من فکر کنم آنرا در دستم نگه داشته ام.

- او چه در این همه وقت می‌فکر می‌کرد و ترسناک هستند من یکسره با او بد داخل اتاق و یکسره با او در آنجا بودم و بخاطر می‌آورم که آنرا در همین کسج گذاشته بودم. این چه معنی می‌دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس می‌زنید می‌توانید؟ بلیندا به اهستگی حرف می‌زد:

- این فقط معنی می‌دهد که برای چند دقیقه گذشت و آینه با هم متلاقی شده - اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت می‌گیرد. اما بگذار برای چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...

- قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بی‌در قره در باره چیز عجیبی برایم گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه - صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش سال پیش از آنروز ایتان ها از لندن به ... آمدند و بودند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می‌کردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد و صبح روز بعد آنها تمام ایتانها را کشته و جسد دیگری در ... در ... کرد. خان ایتان بعد از آن خواب زد و بعد از بیدار شدن آن واقعه

بکلی تغییر کرد.

- او چه دید؟ فلم ...

- خوب ... اینطوری است ...

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار - عجیب به خانه ایتان ها رسیدم. او یک کتری سرخ روشن خریدم بود و لباسش بسیار کوتاه بود که به شکل ... زانوایش می‌رسید. موهاش کوتاه و قوی شده بود. سرمه و عجیب حرف می‌زد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا - شے استعمال می‌کرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتو وسط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود، به حد قوی فرو می‌برد و آنرا از ذهن ویلی خود خارج می‌کرد ایتان ها قیمن داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن می‌نمود. در اطاق سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او امید است که بلیندا آچه می‌خواهد بگوید.

- الیزابت ... پلی. انها ترادید می‌روند!

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دخترکی د پانخ . قاضی او با خبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول وگوره . دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فورومامور دی یو رخت بی له جا اویدی رویی تردری سوه افغانیو پوری بهی اغستل به پلو ((رشوت)) کی نه حسابی اری خارنوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو پاندي د پلو به نسو د جا لاسونه ترشاوتری . نوله دفسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید . د فورومامور ی مامور چی همان هیتکه ورته بدوی خور نه برنیس به دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملیونو خاوند شو . خوسه بیای کی صداقت اوایانداری کی هخ چاته هم غاره نه زدی . سکه چی له قانسو شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولی .

ها را با قبول خطر موفقاته اجرا - میکنند .

فلم اخیر او " فاروگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسرری سپهر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد . یکی از دایرکتوران میگردد :

ارتولد در سپهر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین هریه " سینا " هست و شاید او یک " بان وین " دیگر برای سینای امر را باشد . او با " کن شریور برادر زاده " رهس چهره سابق امریکا (کنتای) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه نمیکند .

که فراموش کرده است که سینا بطور عام یک صاحب است و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند .

دایرکت فلم گو ماند و درباره ارتولد میگوید :

بالعموم اشخاصیکه به ورزش - پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بهر خلاف ارتولد در فلم گو ماند و مانده یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح یک کمر بند ساه کونگه نو - است . و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند . ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معروف شووارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با - دوسه صحنی او ستلون است اوسی گویند :

" من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالمانه در یک سالون درلوس انجلس تمرین میکنم ما تصمیم داریم تا مشترکانه فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر بصرف کزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو - کسی ستلونی صرف شده است در سپهر نخواهد داشت . میباید او اسپاسه

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشای امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا
 دست بردم که غنچه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشناسان
 شدم و غنچه نخود را گرفتیم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدبهرتسه
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجایایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها ((کنتسه
 میشوند)) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایب نمیدانند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میگردد، باری در آشینز
 خانه منزلم دستاتم را میشستم
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمان اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گره کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و یا با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار
 را برقرار) ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و الترا)
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در عمق روح نفوذ
 کند اریه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میسر شد: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی" مینامند —
 نه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 با ریسمانهای خاصی بست شده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسمانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزدیک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ریه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، باید
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 دو نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش دو باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد یا نه.
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو
 رویش آراسته و بروشها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود که کتر سر زتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟
 یک درصد ؟ بلی !
 گفتم : منفی یعنی کهدتر
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بخترا ی
 چند هفته دوام میکند و ولی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده : تفهیر سر در
 رژیم غذایی و در صحبت و —
 عادت و کرتکرو در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و منفی بافی در همه
 چیز و برین مسلط گردید و
 والتتر تقریباً با فشار و زور سرا
 نزد داکتر طب برد .

داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفت :

" شما صحت کامل داپید
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحبتند هستند " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم و داکتر
 مرا به تماس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داپید انسان
 نباید. چنین باشد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم. هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم و ولی غذا را می
 بختم. گر چه غالباً مسوخست
 میز نان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتتر می پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت که باید
 انجام داده میشد و از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند باید
 واریسی و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود میترسیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله آنان آخر سوس
 آید و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم و سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صایب رهایی یابم و همین
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند —
 بهیچند : خطه در صفحه (۱۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مؤلفان از تکلیف های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنوع خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میگوید " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکند و میگوید: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردیم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقداتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های افغانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهبه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

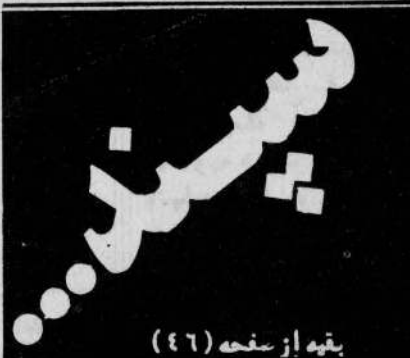
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

دخاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا پ اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی ان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه " اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویر اوماته ته یوازی بریبودم "

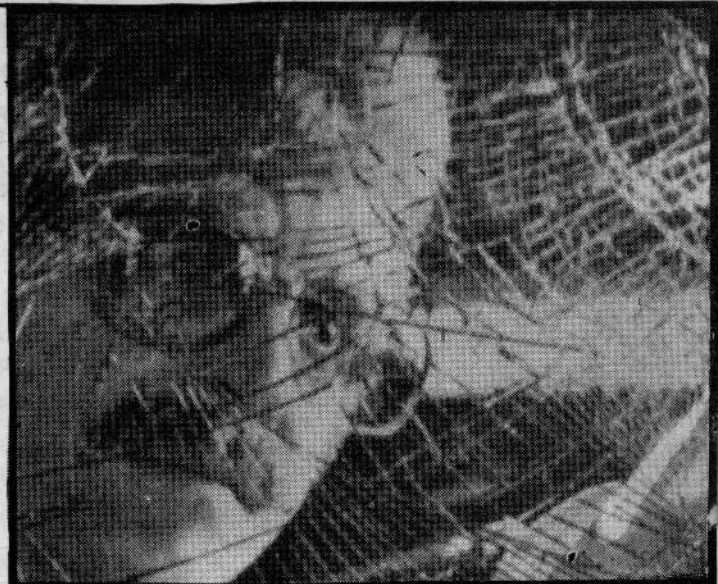
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورس را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرز آوزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندی را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلویزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع د پیریشن ، تدایو نشود ، شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود . تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و بطور قاعد ه از جمله پنج تن ، چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند . ویزت داکتران روانی یک تکویر هم تدایو چنین د پیریشن است . گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد . تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد . - عناصر کیمیایی به نام (آمین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغزو رسته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن نقدار (آمین ها) در مغز ، کم میشود که باید تکمیل گردد . تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند ، نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تروی سلیک اتی د پیریشن) و اویه های بنی موثر اند اکثر داکتران جهان این داروها رامیشناسند ، ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند . اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدایو ثانی پرداخت . وقتی احساس میکنید که به د پیریشن (انحطاط روانی) - دچار استید نخست از همه به داکتر خانواد ه می خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخ کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد اداگردن پیریشن نوع دوم بود ، شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد داکتر متخصص این رشته بفرستد .

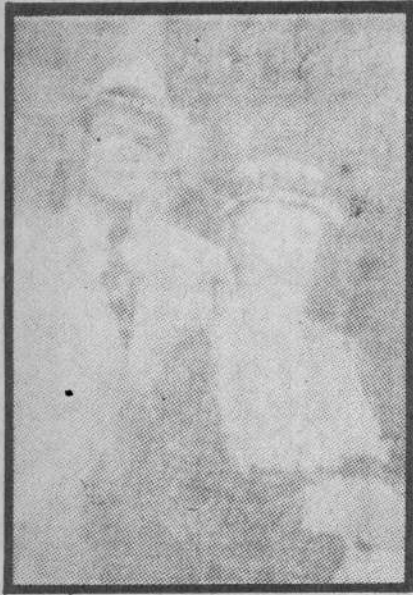
پوهنتونش به خانه تلیفون کرد و بیز و در فرجام شوهرم داکتر راخوا- سته بود
وقتی از جریان آگاه شدم ، - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به کام مرگ میسپردم . - داکتر رویه من کرده ، گفت :
- من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید ا من در پاسخ ابراز داشتیم :
- به کمک ضرورت ندارم
سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند ، بستری کردند .
لکین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود .
لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت . سررویش آرا - سته وپوتهایش منظم بودند . - مقایسه با داکتر بیشتر مهر بانتر بود . کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید :
- از حساب ده ه جقدر رهتر شده اید ؟ یک در صد ؟ بلی !
گفتم :
- منفی یعنی که تر شده ام در فکر فرورفت وگفت :
- نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند ، برای چند هفته دوام میکند ، ولسی انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دوام میکند تدایو اصلی هرد و-نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات - کیمیای د مورد مغز انسان . سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ، ولی داکتر از منم یا سخهائی خوب نشنید حتی در باره تلاش د دوباره ام برای خود - کشی هم مطمئن نگردید ، ندا -

امثال ان ، چنین د پیریشی - تجربه شده که غالباً خوب میشود . یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید :
شب مرگ ، شوهرم سرسری بهر تماشای نلی از خانه بیرون - میشدند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند ، لذا با آن ها - شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفت . یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم ، نوشیدم و هم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم ، صرف کردم ، این سخن بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود .
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ، ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم ، دو میلیولیدم ، تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه ، در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند ، تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی - سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نند یرفت . وقتی به اطراف خود نظر انداختم ، دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن پیچکاری) در رنقاط - مختلف وجودم فرو رفته است .
کوشیدیم ریمانها و رتسه ها را با ز کم ویا بکم ، در همین لحظه د وکتور معالجم نزدیک نشد و یاچشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سرسری دوسم ام از

در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم . داکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او .
دوباره این که تعدادی از - انسانها به خاطر عقیمانی طبی - بت میبیرند ، صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفته من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فامیلیم متوجه گردیدم . از همه غم ها و مصایب رهائی یافتم . با شوهرم پسرم زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و دوباره معجزه طبی - بت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستانم پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند ، توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سختی چند دوباره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم میلیون تن به د پیریشن دچار استند ، بیماری که تدایو - اساسی ولسکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد -
از وی میترسم :
- نشانه های د پیریشن که ام ها اند ؟
- کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد . چنین علامی درد پیریشی دیده میشوند که عامل بیرونی دارد . مثلا سبک وشی از وظیفه ونه - امید ی از بیدار کردن کار د پیر ویا

تغییر می دهد : تغییر روزم فذای در صحبت ، عادت ، کتو در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او . د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ، ولی غالباً عقیده بر این است که ، پیریشن از هیچ کدام جانی آید ، یعنی کسی نمیداند از کجا آمد وچرا به وجود آمد وبنابر آن هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد واز جمله باید همان عصبی را که د پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن به وجود آمده ، با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت . داکتر به من گفت :
بیا بید با هم (سفر کیمیایی) کنیم . میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟
بعد از تکویر زیاد پاسخ دادم :
- بلی !
نسخه بی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم .
خلاف تصویر بعد از چند هفته - د پیریشن من (کم) شد و (آهسته آهسته) آرامه ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست . و داکتر از خوشی (در - لباسش نمیگنجید) . وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کسورس مکمل دارو) شوهرم سرسری را دیدم ، نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود .
اولین بار بود که اشتها می خوب شد و غذا خوراستم . به مرفکان متوجه شدم که در خانق اتاق لانسه داشتند از غروب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم در جا - لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع رابه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ان اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دار نقد - دست اندر کاران به لطف در بخش دوره سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسی بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فیلسازان برهنه استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کنایاتی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - بر - سفورد "هم مثل بهترین" - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او رابه اوج - نرساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به - تاندی "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - مورگان فریمن "و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۳ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن دو بخش در فلم "به من تکیه کن" ناهبرده رابه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با دو بخش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خودی خود . یوسف
 میله والوزما شکر دی و کره اوزده سی
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
 بدجو نه کزی د ی . یوسف می زینار
 وکیچی بی یوسفبارچی نغاره چی زبانه
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کرم .
 د یوگال مندورامندونه یوزده موشوم
 چی د نه اجازه بی واخل . دوه پار
 چی می نه کزی چی د موسیقی د
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
 وگنله مگره ران یوکی به د ی دوه کالوکی
 نشره شوه اوچی یوزده کرم چی وای
 له نشری وای تک نوازی سره شوکه
 علاقه نه لری .
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث
 د رسیدلی آما ستا به لار ستاسی کور
 اولاد گام ایسی ؟
 - د ری زامی اوخلولورگالی لری . چون
 زه د موسیقی خنکه به نره له لرم نسو
 اولاد ته می وای چی هینکله د موسیقی
 شوق ونه کزی اود موسیقی آلتروسه
 چی به کورکی موجود د ی ویزدی هم
 له شوی .
 - تاسی د خنکی هنری چیله یوه خاطره
 که وای خنکیه شو .
 - یوسف به لنگرهار کی مو حله یوسف
 لومار کولوسو مگر ی شولورگی وای
 خنکه خوند به وکزی چی یوخل کسه
 ولار شوان بره د ساز کولی بی واخل و
 راشو . به هدی ویت کی یلغرد لغمان
 خنکه چی د زینکله لری و د موی بی
 رانی . به لار کی بازار شروع شو ، ترخو
 چی لغمان ته رسید وینا ران د دوسره
 دیر شوی به کاسوکا سورد . هغه
 نفر وویل زه دوه کوئی لرم نویدی باران
 کی میلمانه اوجلسی نه کزی سباه به
 محفل جو کرم . سهاروخ دنه له بد توه
 وه او هخ آنگا د میلمانه وه هدا اوجه
 وه چی بیسی بی راکر ی اوبره د سازه
 بیره رانلسو .
 - ستاسی ترولو لویه آرزوخه شی ده ؟
 - زه د خنک وین نه ، د د یو مجلسونه
 چی زه به مده ان کی به خاد رانسه
 طبلی فرم اود ی راه به کولوکیسی
 لاسه او فروله راباندی کوی د یوخل
 اخلیم .
 زانار کی چی بیری دانه شی خوبره
 ینکی د ی دغه زما د اشنا کشی د یو د
 خدا به فوارم چی آرامی شی . سافرا
 بیره به خنک وطن شی . چی برفی
 لنگرهار ، شنه باغیله ، بزرگانه
 او خوینی اوجلسونه اوچی اولورگی .
 - ستاسی د هیلی د فروره کی به
 ایسه .

چمن د

د (۲۷) مخ پهل

- ستاسی د د ی یوزنتی سره می د پلار
 خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زویسه
 هنر به زده کوه خنکه چی زویر چی بیسه
 کورکی یوازی نری شوی . د میونی به
 هکله می باید ویزم چی هنی به
 واده کی زه طبلی وهلوته مجبور کرم نو
 اوس به هغه شه وای . خبره داسی
 ده که چی مو واده و اوله ((ورا)) سره
 د خسر کورته ورغولوی ناری راولولوخسر
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله ویه
 وهی ناری له شی بیولی . او بد ی توگه
 بی به خنکی واده کی راباندی طبله
 فروله .
 - د طبلی سره جوخته ستاسی نوم د یو
 بر سردی فوارم یوه شم ستاسی بیری به
 شه کی د ی ؟
 - ماد هماغه اول نه چی د طبلی فنزول
 پهل کر ل کونیم چی کزی چی میسه او
 اساسی طبله زده کرم . س بیره بر د ی
 چی توه می رازده کزی ، به بیجورگی
 می هم زده کوه کزی او استاد هاشم
 سره می هم گار کزی او هندی تال سره
 هم بلد به لرم . زما طبله به علی توگه
 زده ده . زه طبله به خنکه وهم که
 به گوتو . اود طبلی آواز باید دوسره
 اوجت وی چی د زیر اوم فری باهند
 پلغوس خنکه وریزی . باید خرنکه مگر
 چی دینتو اودری موسیقی له پاره د
 طبلی به فرولوکی تیر شته . خنکه
 دینتو طبله بحانت جلا تالونه لری لکه
 د تکیوتال ، تیگره ، تیرای ، شا
 د (نهی تال) بلبله ، شادول اوحنسی
 ویر . هدا طبله د ی چی یودی طبله
 فر وینکی دینتو طبله به اودرسته له شی
 فنز ولسی .
 - تاسی د طبلی ترخنگه نورد موسیقی
 به کومالاتی و هییزی ؟
 - به آرومیته ، نغاره ، بنجوا و ریاب
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کوه .
 د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
 ما به بیجورکی د پهلر مند ویرخان سره
 بنجو ولیده . خوینه می شوه هغه راتسه
 به خوبور سوکی زده کوه اوچی بیره وطن
 ته رانقل د خان سره می رابره اوچی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی
 یل دی لوکیس (هنر به ۳۲ ساله
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یل -
 دی لوکیس این افتخار رابه دلفلمازی
 در نقش هارو و نقاشی طلوع ایرلندی -
 " کینتی بران " در فلم " پای چپ -
 من " کسب کرد .
 " دانی یل دی لوکیس " پس از فار
 یافت جا یوه ظاهر داشت :
 " من و سایر اعضای طلوعده ی فلم
 از یک عامل کسب نورو کردیم و از ساد -
 آوری تلاش هایس که کینتی بران برا
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی
 بهترین اشعار و نقاشی هابرای جامه
 افر انجام داد .
 گفتنی است که " کینتی بران " به
 دلول فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
 چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ
 من " به کارگر دانی " جیم میردان " -
 ایرلندی ه " دی لوکیس " کاراکتر
 او رابه ممکن هکته انگیز احیا نموده -
 است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار
 بهترین هنر به هغه نقش اول مرد " مور
 گان فرین " بود که در فلم " رانندگی
 برای خانم دیزی " نقش راننده ی سدا
 هیوست خانم دیزی را به عده د وارد اما او
 هم در مهارش نهایی آرا ، مانند " ظ
 کروز " مغلوب " دانی یل دی لوکیس
 شد .
 و اما فلم " پای چپ من " فقط به -
 همین یک جا یزه بستده نکرد چرا که
 خانم " برونه افریکر " هنر به هغه ایرلندی
 که در نقش مادر " کینتی بران " دار
 این فلم ظاهر شد اسکار بهترین هنر -
 به هغه زن نقش دوم را به هغه اسکار -
 بهترین هنر به سرد نقش دوم نیز به -
 " دیل واهینگتن " رسید که در فلم
 " افتخار " نقش یکی از سرکرده هائی
 ساهیبوست یک گروهان در کور در جنگ
 های داخلی امریکا " بین ایالت های
 شمالی و جنوبی این کشور در کور
 نورد هم " را به عده دارد . " افتخار "
 مجبو هاسمجا یه اسکار به خود اخصا
 داد تا پس از " رانندگی برای خانم
 دیزی " بر افتخار تین فلم سال باشد .

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوبم از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندانم)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانهد چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او هی هی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غظار بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن بسه موتر سایلک علاقه دارم. خودم تکا حد و دی موتر را اداره کرده میتوانم. * موسیقی دلخواه: - در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی ها و زل ها عشق میوزیم. * سرگرمی دلخواه: - تماشای فلم های هندی از طریق وید پو و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: - رفتن به یک سکوتیک، پاپک موترانی طولانی و رفتن به خانه یک دوست. * اشیای دلخواه: - نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا د حساس استم. * رخصتی دلخواه: - وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من، اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار ببندد پیشه به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیادتری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویا های سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش - کهنه را توسط جاقوی کوچیکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با چند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حد و دی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بدیدر)) د پوی از ازدواجش ننگدشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و - سنجی دت به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند - تا نارتق ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجارتنی هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

نهاد های مرکزی ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس د دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبندی و ولایتی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کدام نهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالای گل محمد ایجاد کند، امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگه تازش را ببید او خواهند کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا - پیکاران حالا در بله های آخر استند و - خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود، در حالیکه جنا پیکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تماس داشته و مشوره های ارزشمندی از- ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاغی، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با دانشن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلپه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواید در اعتراف گل محمد را کمد کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته و وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواید که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...
گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دوستان فامیل مهتاب است و برای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه های ایشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!
اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینورات چی شد؟
سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.
- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کمد و از شما هم خوش میگذرد. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همس او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.
خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخرت سرقت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا هستند. در منزل فیض محمد وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیگاه دوم بول بعد از کتد میکند. زن مخفیگاه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نیروهای اطفاییه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هابسته شده کمپنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپازینه است، امر خارند وی هدایت میدهد که پیداایش کنند.
امر ولیس میسرند که میاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفاییه موفق نشد. جانشر از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقاته ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل و پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.
کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرقت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول های زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوع با بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

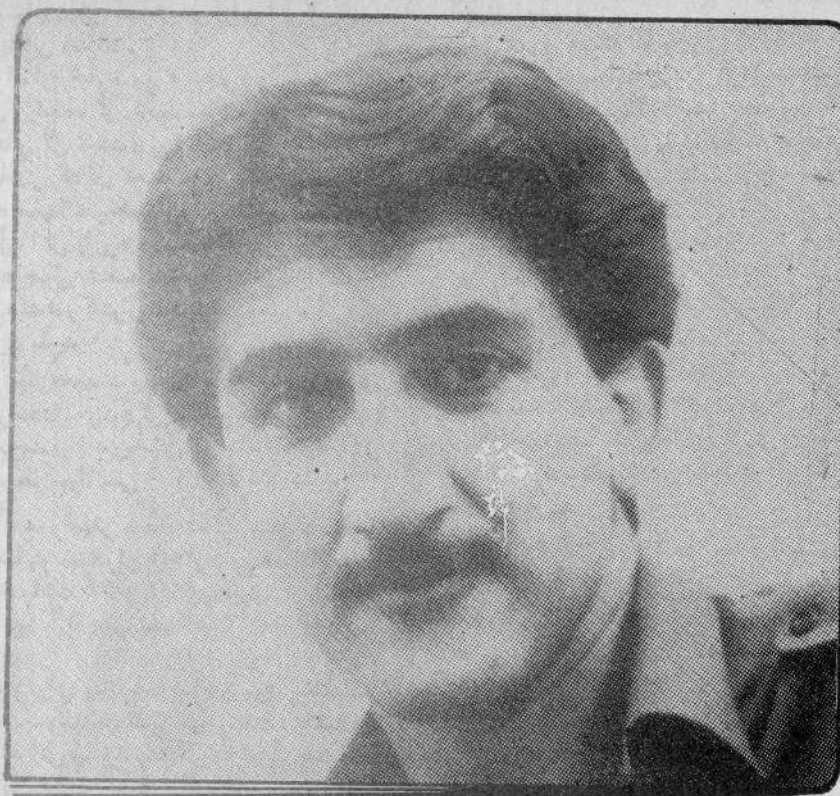
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاحنا -
ختی از تیاتر ند آرند . میتوانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کاراست .
که سرنوشت تیاتر ما را امروز به رکود رویه رو
ساخته است .

• آیاتیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر ، آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوزه)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدال . یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و باز هم همان گمبلی خود را تکرار
میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوزه و همچنان رؤیای کس
بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکنند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گمبلی هادرک



درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

دارید ؟
- اکنون جریان کارهای میتودیک
ما ادامه دارد . ۳۰ برنامه افزون برد و
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت
اند .
چرا ؟

- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

میگرد که چقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایشنامه را در دستوال ها کاندید بکنم
و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه
مردم مابتناند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .
سومین کارنامه ای (پیش پنج هم پنج
بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
کمیدی را بپایه بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه
 فرکوش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته . شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها -
 معمول شده به خاطر نبودن . خوش
 آمده باشد . حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند :

- انفلاسیون ! انفلاسیون ! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدی که اینجانیستی ؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب . -
 وگن فیهاد پسر را مینویسند . میروند :
 - آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد ؟

- چس طوری وجود ندارد . اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است . حالا به هر
 طرف جسته و خیز میکند . هر طرف که بنگردد
 خوابکاری هایش را میتواند ببیند .
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود
 داخل صحبت ما شده گفت :

- راست میکنید . انفلاسیون روزی
 روز رشد میکند . ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است ! از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول
 قرار دارد . استحقاق دارم . اما (سکو)
 ندانم !

* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه ؟
 - از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود . در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم .
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی) .
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند . اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند .
 به نیروی آنان ایمان دارم .
 * کارهای آینده ؟ تا ن چیست .
 - یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید . یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام (دکه) یک نمایش جدی میباشد .
 همچنان یک بیسی کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود .
 کوشش میکنم که این بیسیها را تا به
 قریان آماده نمایم . . . برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت .
 * اندکی از خود صحبت کنید ؟
 - در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم .
 مجرد استم بی خانه .
 * پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم ؟
 - بل مجرد بودن بی سرپناه
 بودن خود مشکلیست قابل دقت .
 * ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 در بر طبقه دلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما که شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یده شته نیاز به
 دلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد .

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر .
 * در گروه شما کی هاموفق تر
 استند ؟
 - چلد شاگرد مستعد داشتم که
 متا سفاه فرار کردند همچنان شاگرد
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار . امان عثمانی ، حبیب -
 مخمور ، وحید منان و دیگران موفقند .
 درین اواخر یک کورس فن اکتوری از سوی
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و -
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد .
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت . بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس -
 های که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد ، استعداد های خوبی وجود
 داشت ، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت . من توانستم یک گروه را از -
 آنجا جذب کنم .

* شما در کجاست و تمرین میکنید ؟
 - ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم .
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است ؟
 - متا سفاه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابرم وجود دارد . متا
 سفاه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد .
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود و تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لست
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش -
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد .
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند . تئاتر از مردم دور شده .
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص -
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد ، بی روح و خشک است -
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوز که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود . تئاتر
 کادر اساسی ندارد . اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده . توجه
 صمیمی به وضع تئاتر موجود نیست .

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

ناده "رضایی" فارغ لیس سلطنت
رضیه کابل و عبدالواسع محصل سال
چهارم هاید رو لوزی پوهنځی زینفغانی
پوهنتون کابل - ملالی "کشی مال"
از لیسه آتکه فدوی و سوما "نهایی"
شمس الهین از ولایت هرات و مکتا -
"احدی" چېش "از لیسه شهید بلخی
انوسه مقل پناه و شامیرخان تورپ -
هرایب و سولیا صدی از لیسه چهارم -
پت و عبدالخالق حق و عبدالقاسم
"طنبت" محصل پوهنځی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ و آدینه "هایسون
بهرزاد" از خیرخانه مینه و محمد
تسم "بلخ" از مخابرات ولايت جوړ
جیلان و رحیده "راخ" از لیسه
جمهوریت و مانیا "ابراهیمی" فزیه
"شانی" از خیرخانه مینه و شریکا
"صدزاده" کارمند وزارت امورخوډت
کننده کان و آصف "صدیقپار" محمد -
هاد "آکفا" "چوشیلا" بهارباغخسری
نوراحمد سل "احدی" محصل
تخنیک نفت و گاز مزارشرف و محمد
اصغر "تورپ" محصل در اتحادیه
روی و هینا "مزیز" محصل استیو
پولی تخنیک کابل و رویا "رما" -
و هیده "رامش" محمد نجیب "رحیمی"
یاسمین صباح لطیفی از رابعه بلخی
ناده امید کارمند شورای شهر کابل
چ "م" و رویا "لیمان" استیو پید -
گویی کابل و رون زینوری از مکرورسان
سوم و هزت الله بهمان سرپاز فرقه
۱۷ پیاده هرات و سوما لطیفی و -
مسوده هاشمی و قدسیه "هونهایس"
از لیسه حره جلالی ولایت پروان -
محترم فریبا نوری محصل پوهنځی
طب اطفال]
سلام های ما را نیز بپذیرید - اومید
میوم سروده های خهتر تانرا برای ما
بفرستید .
محترم نیلو فر نوایب و جاوید هاشمی]
طرح جدول ولی راکه فرستاده بودید به
طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری
تان سپاسگزاریم .
محترم ظاهر "فاجو" افسر قطعه
۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پیاده]
دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -
صورت امکان چاپش میکنم منتظر نوشته
های بعدی تان استم و فاجو جاشید .
محترم امیرخان سرپاز]
مطلبی از شما را بایک قطعه فوتوسی
تان گرفتیم . نوشته اید :
میخواهم بعد از شهری کردن دوره -
خدمت سرپازی و پوهنځی زورنالیزم را
که سخت به آن علاقتند منبام بخوانم
و همچنان در مورد همسر آینده ام بایسد
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
گرفته باشد و تحصیل کرده شوهری
اخلاق و خوش قواره

باغد با گذاره و تحصیل کرده شوهری
اخلاق و خوش قواره

ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند
میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار ب
المالین .
محترم "صهبا" والف "زتا" از -
فامیلی های مسکری سید نورمحمد شامینه
آن قدر که شمایه خاطر چاپ آن مطلب
اصرار ورزیده بودید و ما چیز قابل چاپ
در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی
شما را ستایش میکنم .
محترم لایلا "فرخت" محصل پوهنځی
علوم طبیعی پوهنتون کابل]
مطلب نفید و مقبول تانرا که در رایله
به صورت فرستاده بودید در صورت -
امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد
درصد نمیدهم . سپورتین و خوش -
اندام باغید]
علاقه بند جمله محترم لایلا "سعادت"
محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات]
مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر
ایوبی سپردیم تا از آن مرهای مع تهیه
نمایسد . افتتاحی خوب برایتان میخو -
ایم .
محترم سارا "حیدری" محترم هینا
احمد زی کوهستانی و محترم حامده کوب -
هستانی از لیسه عالی مریم]
خواست شما را حتما در نظر میگیریم
شکلیا باغید .
محترم نیلاب "طیب" پنجشیری از -
پنجصد فامیلی خیرخانه مینه]
پاناسف باید به آگاه های شما برسانیم
که هنرمند محبوب "سایبان" در بستر
بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان
و یک دست او فلج گردیده است . -
احساس شما را قدر میکنم .
محترم سهد آکا "عالی" محصل تخنیک
ساختمانی و جیو دیزی]
سلام های گرم ما را نیز بپذیرید . از
لا به لای نوشته های شما این رباعی را
انتقایی تان برگزیدیم :
شهرین و فرهاد
پوسته به یاد لب شهرین و فرهاد
حکردن تلخگامی خود هفتپاد
جان داد و نیافت کام دل از شهرین
شهرین میگفت و جان شهرین میداد .
محترم فهیمه تنها "صدیقی" از لیسه
سوان خیرخانه]
به پاسخ پرسش های تان با بد گفته
شود که "متن" عاشق . . . نشده
و عوت زلی هم . . . نگرفته ولی پرسش
سوم تان من و راز دار باشی را بی حد
تاء فسر ساخت . . . برایتان دید و صبح
میخواهم .
محترم رویا "روین" و محترم هینا
"دریا"]
به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
گرفته باشد و تحصیل کرده شوهری
اخلاق و خوش قواره

محترم غلام حضرت ستانکوی سرپاز -
کندک تحلیس فرقه دوم پیاده]
احساس تان را قدر میکنم اما بایسد
با تا "سف بگویم که مطلب تان را نتوانا -
نستم نشر کنم . نکته هارا در صورت -
ضرورت چاپ خواهیم کرد .
انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم .
محترم محمد حکیم "حارث" پنجشیری
از شهر مزارشرف]
سلام های ما را نیز بپذیرید دو نوشته
از شما گرفتیم . آن چه راکه در مسورد
"کدو" نوشته اید از آن "پرانسی"
خوششزه تهیه خواهیم کرد .
تفاخر و افت شرافت است و دروغ و آفت
سخن است و سرکشی و آفت شجاعت
است مغرور پستی و آفت جمال است
هوس آفت دین است .
محترمه فهیمه "سلیمان خیل" فارغ
لیسه رجانی ملکه ولایت سنگان]
سلام های ما نیز تانرا تان یاد . نوشته
های خوب خهتر تان را برای ما بفرستید
با نطق مورد علاقه . شما معا حبه خوا -
هوس کرد . مؤفی باغید .
محترم حسنی بهار "بابکر خیل"]
نوشته اید سلام را "علیک" بگویند
هزارها بارعلیک] با مطالعه مطلب
ارسالی تان و تطبیق نسخه یی کسه
فرستاده بودید و نزد یک بین را -
خواب خوش فرو برد . . . او با چشم
های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای
مجله بفرستند .
محترم درهم بخارن محمد میران دهرتوان
بنار ده راندوی بیز انسر]
زموه سلام مینه هم وینی و ستاسی په
خیل قلم لیکلی هم مورد شمر دصفحی
تصدی ته و رکر . ستاسود همکاری په
هیلسه .
محترم محمد طیب دلوان]
سلام های ما را نیز به خوشبختی
شکره تاریخ بپذیرید . اشعار شما را به
تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعرباشید
محترم انوسه مقل پناه فارغ لیسه مریم]
زیاد هم کیدی شما را مطالعه کردیم
مریای مع انداختیم . استعداد شعری
تان را بارورتر میخواهیم]
محترم عبدالکرم که همکار سرپاز فرقه ۸ -
پیاده بنگلان]
شعری راکه از احساس مردم دوستی شما
بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را
به تصدی صفحه شعر سپردیم . اگر
چانتس چاپ شدن داشت و حتما چاپ
خواهد شد .
محترم فاطمه سپاک و محترم زهره زبوری
محترم بلخس نوری و محترم هوس لیب
محصلان پوهنځی ساختمانی استیو
پولی تخنیک کابل]

یک کمش و چهل قلندر . . . ناسه
مشترک تان براج ما رسید . . . اینک یک
نگاهی تان را نشر میکنم :
در یک مجلس هینوشی و خانگی بسا
آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکی
از همانان آهسته در گوش مردی کسه
در کنارش بنسته بود و گفت : چسی
صدای دلخراش دارد و او را میشناسید؟
مرد پاسخ گفت :
بلی او خانم من است]
مجهمان که ناراحت شده بود گفت :
معدرت میخواهم و اما به نظر من صدای
خانم تان چندان بد نیست . فقط آهنگی
راکه میخواند خیلی بد است و دلم -
میخواهد بد آنم کدام احقش چنین نموز
مؤخری ساخته است و او راهم میشناسید؟
مرد با خوشروی پاسخ داد :
بلی خود بنده هستم .
کارتن های ارسالی شما را به تصدی
صفحه مرهای مع سپردیم و منتظر
همکاری هر چارتن شما در چار پاکت
میباشیم . . .]
محترم لایلا "صدیق" متعلم لیسه سلطان
رضیه]
نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم
استعداد خوبی برای داستان نویسی
داغید . به شما توصیه میکنم که باز هم
بنویسید . منتظر همکاری بعدی تان -
استم .
محترم غلام نبی چېش]
آن چه را برای لایلا "صدیق" توصیه
کرده ایم شما هم مطالعه نمایید . -
منتظر همکاری هرچه خهتر شما استم .
محترم ثریا "فهی" از صف دم لیسه
ملالی]
مطلبی راکه در مورد هنر پیسه هندی
"چانگی پاندی" فرستاده بودید . -
گرفتم چون از زبانم که ترجمه شده
است و مادی نکرده بودید هنوز ما -
مشکوک بود . لذا نتوانستم چاپش
کنم . از همکاری تان سپاسگزاریم .
محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی]
احترامات ما را هم بپذیرید . هاینک
نگاهی تان را بدست نشر میسازیم :
"پولیس از دزد ماهر که به دوکان
جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید :
دوکان را چی گونه باز کردی ؟
دزد پاسخ داد :
طریقته باز کردن را غیر از شاگردانم
به کسی یاد نمیدهم
محترم نوریه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی
این سینه و محترم عالی یوسفزی محصل
سال اول انستیتوت پولی تخنیک و -
محترم فریبا یوسفزی متعلم مکتب شو سط
زلیغا]
هر گاه نامه یی به ما برسد و بی پاسخ
نماند و محلودار که نامه های دیگران


به ما نرسیده . نگاههای فرستاده شده
تان را به مرجع اصلی آن سپردیم . هم
چنان از نوبه یوسفزی به خاطر ارسالی
پست کارت زیبای شان تشکر میکنم . و
مرد طرز لاف زدن پر سیده اید و باور
کنود خودم با مشکل چاقی رو بهو استم
هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -
جریان میکنم .
محترم ملوسه "دریش" محترم ذکمه
"ساحل" و محترم رویا "مهدی" از
شهر مزارشرف]
هیچ نامه یی پیش از پاسخ گویم در
باطله دانی نیافتد . . . اینک سپردانیم
به پاسخ پرسش های تان :
۱- زورنالیزم مورد نظر شما جور و صحتمند
است و این که چرا آن برنامه ازین رفقه
پر سفست که باید از اداره مر بوط -
را دیو تلویزیون پاسخ بگویند .
۲- اکنون برای اجرای یک سلسله کنسرت
ها به خارج کشور سفر کرده است در بار
گفت به کنسرت هر گاه کپ های جالبی -
داشت همراه فوتو های نشر خواهیم کرد
یعنی هم ثواب و هم خرما .
۳- بلی به راحتی راستی داکتر است
مصاحبه اش در یکی از شماره های حساب
۲۷ مجله "سپارون" چاپ شده است و آه
را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را
خواهید یافت .
محترم فرزان "فوش" و محترم غوشه
فوش از لیسه حوالپخسری]
شعر فرستاده تان یک کس بریا هم
گزان آید البته در قسمت "عطر و اینک
پاسخ پرسش های تان :
۱- کار دل است این کارها
۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست
۳- شما هم تصدیق میکنید که موهایش
زیبات . مگر این طور نیست ؟
۴- سه برنامه را پیش بردن خود و -
هزار و یک کپ است . به امید
همکاری های بعدی تان هم حرف بایسد
محترم عبدالحمید محصل سال چهارم پولی
تخنیک کابل]
نوشته طنز گونه تانرا خواندیم .
عجب داری بود . . . راز دار باغی
قر البدیحه به شعر سرودن آواز کرد
و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت
و مطلب از چاپ ماند . منتظر نوشته های
بختر شما استم .
محترم امید "پنهان"]
سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید
به اثر تقاضای شما و رشته از هم گشسته
را دوباره پیوند میزنیم . صبر و حوصله
فرزبان نصیب تان باد . منتظر نوشته های
تان میباشیم .
بسم الله بسمل و محصد صادق محصلین
مرکز تربیه مخابرات]
هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوسر
"شراب ریح" که شتم و بیچکاری را به

ظاهر ایوبی که خود داکتر طب است
سپردیم حتما به درد بخور است .
به شوری اتحادگی دحقو فو دفاکولتی
دریم کال محصل .
محترم شعر افضل "ولی"]
ستاسی د به احساس غمخه د مجلس
به هکله بنفسه کوه و ستاسی دلک په
هر یکی باندی به غوروشی .
هغه عه چی بود محترم صدیق محترم
په هکله زموه په جمله کی لوستی دی و -
حقیقت لری . ستان د لری او بی هکلا -
ری په هیله .
محترم عبدالصور سرپاز کیمساری نظامی
ولایت بلخ]
از حسن نظر تان در مورد مجله ما اظهار
سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت
امکان نشر خواهد شد از همکاری تان
سپاسگزاریم .
محترم سارا و الماس از ولایت پروان]
نظر تان را در مورد مجله "سپارون" -
سپاس میکنم و نوشته های تان را بصتند -
پان صفحات مر بوط آن سپردیم و حوصله
تان را آفرین میکنیم . منتظر نوشته های
مقبول تان استم .
محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله
امانی از لیسه عالی زرفونه]
سلام های تان را با امانت داری کامل
به کاکا "رهیم" سپردیم . اینک پاسخ
پرسش های تان در مورد هنریندا
۱- به خاطری که تاکنون عروسی نکرده -
است
۲- زیاد گفتن که پاسخ بگویند و لوسی
نپذیرفت . . . شما هم زیاد درین مورد
فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گیند
است آوازش را بشنوید و برای تان کافی
خواهد بود .
محترم نجیب الله سرپاز]
نامه تان را که برای صفحه "دختران
و پسران" فرستاده بودید هر گفتم
باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود
احساس و ظنهر سنی تانرا تجید میکنیم
به امان خدا بایسد .
محترم صمیم الدین "صانع" سرپاز قوای
هوایی و مدامه "هواپی خواجه" روا ش
کابل]
سلام های راکه با کرسی ۱۵۰ سانتی
گرا د فرستاده بودید و اگرچه دل های ما
را گرم کرد و ولی کم و بیش پنجه های راز
دار باغی را سوختاند . از چار بیتی های
تان یکی را انتخاب کردیم :
هر شوکه نگار جانده خو میهنم
دم لب جوی و کرد جو میهنم
بهدار که میسودم ده کا فوش استم
اف میکنم و خوده ده تو میهنم
به امید همکاری تان و ناجورنباشید .
محترم دیبا "اثر" محصل پوهنځی
زراعت پوهنتون کابل]
ما همکاری تان را از دل و جان خوا -

هانیم . صفحه "گفتزار سوخته" به
اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها
ادامه خواهد داشت . تقاضای تان
یعنی بر مصاحبه یا طنز نویسی غصوب
"هارون یوسفی" در نظر گرفته
خواهد شد .
محترم بلخس هرتکی محصل پوهنځی طب
کابل]
از همه مطالبی که فرستاده بودید
سپاسگزاریم ولی پس ازین بکشید که
خود شما مطالبی را در باره "هنر پیسه
های هندی ترجمه نماید و سپس برای
ما بفرستید بهتر خواهد بود و موثق
بایسد .
محترم حمید عارف راخ سرپاز]
مطلب "خواستگاری میگوین" را نشر
میکم به امید ادامه همکاری تان
نیلو فر آرزو فارغ لیسه طایفه درانی :
اگر از ما میشنوید زیاد آثار شاعران
را مطالعه کنید در مورد استعداد تان
چیزی گفتنیست .
تسم "زنجیر" فارغ التحصیل لیسه
سلطان رضیه کابل و حیات الله سرپاز
شاپ های تولیدی :
شاهم سلام های ما را بپذیرید .
نامه مشترک شما را همراه با مطلب
کوتاه تان گرفتیم . به جواب تان
باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم
نکته هایی راکه فرستاده بودید نشر
نکردیم منتظر مطالب خهتر از شما استم
و حید الله ابراهیمی از ناحیه دم
شاروالی کابل]
طرح جدول راکه فرستاده بودید
گرفتم هر گاه ضرورت اقتید نشرش خوا -
هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم .
ثریا فیض متعلم لیسه ملالی]
همه کارکان مجله سلام تان را علیک
میگویند به جز بابه قربان که از مدتی
معرض است . در مورد پیشنهاد تان
باید گفت که با وجود صابری در شماره
های قبلی مصاحبه فصل صورت گرفته
است . منتظر نامه های بعدی تان
استم .
زین الدین مرزی از لیسه تجربوی -
اعتبار :
سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز
چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید
گرفتیم . سلام های ما را هم بپذیرید
پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -
مصاحبه کنیم حتما چرانه در صورتی که
به افغانستان بیاید . اینکار را خواهیم
کرد . پرسش دوم تان را در مسورد
نسخ ها ما چه که شاروالی کابل هم با -
سخ نخواهد گفت . منتظر همکاری تان
استم .
جاوید احمد متعلم لیسه عاشقان و تار -
فان :

بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایالات متحده امریکا بوقمیت داشته عرض آن ۴ کیلومتر و طول آن ۳ کیلومتر است . بحیره با خصوصیات عجیبی که دارد بهوشی می راناند است . علما با وصف پشرفت های چشمگیر در بخش های ساینس و تکنالژی تانویز مؤفق به کشف تاسی خصوصیات و ویژگیهای این بحیره گردیده اند . طول یکه عواهد نشان میدهد هلا و درهسان شناسان زمانیکه با کشتی های خویش جهت تحقیقات داخل این بحیره میگردند به زود ترین فرصت کشتی ها با سر نهیمان خود مفقود میشوند . چندی قبل "ژورت" دریا نورد باهر فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند حالت عجیبی رو نیا گردید و کشتی ها همه فرق شدند و ولی هلیکوپترها موفق شدند تا دریا نورد مذکور را نجات دهند . پس از نجات در پاسنج پرسشی گفت : زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی داشتم و میتوان آن حالت را نیمه بهوشی گفت . دیری نگذشته بود که حیوان قسوی هیکلی راکه شکل پشک عادی را داشت دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس از آن کسی حایل ما فرق شد و من چیزی نفهمیدم .

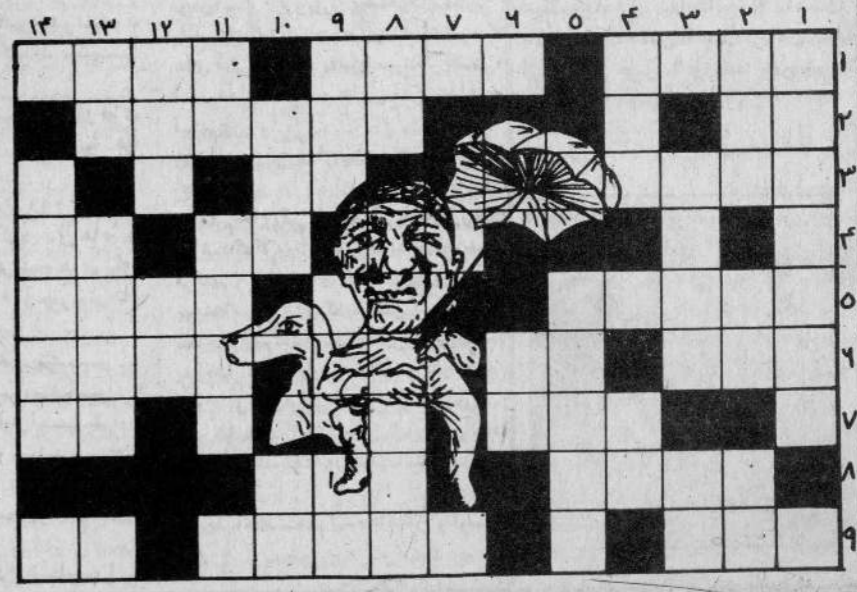


ارسالی محمد نادر تزه خیل

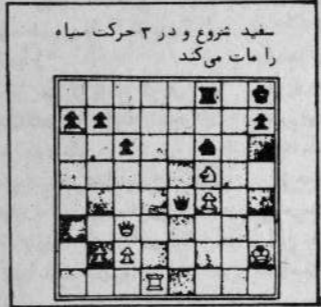
سازمان

جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتللو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مرغان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخاریدوه
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰



شطرنج

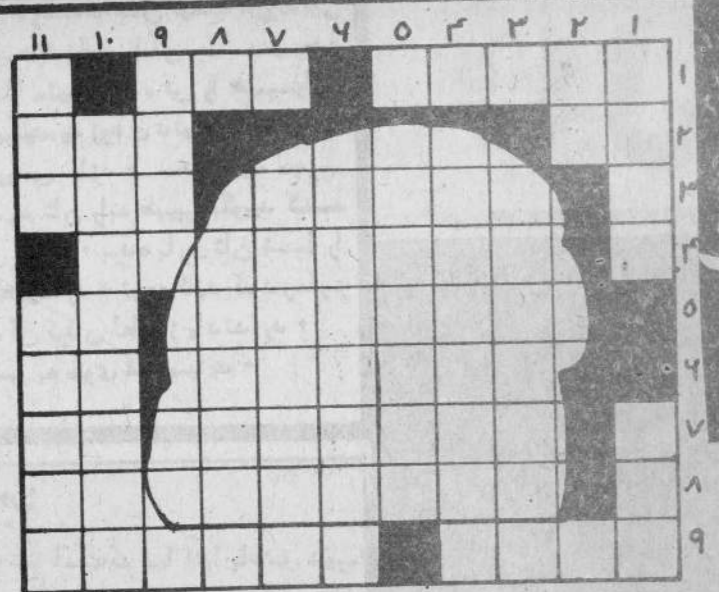


صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ا
۱۰	ی	م	ی
۱۱	س	ا	ب

جدول

بر اساس کلمات صنوف ۱۰-۷



- افقی
- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
 - ۲- نوشیده میشود - دریاغ
 - ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
 - ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
 - ۵- با آن خود را می شویم
 - ۶- بار می بزد
 - ۸- توسط آن راه میرویم
 - ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

- عمود
- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
 - ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
 - ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
 - ۷- ضد بیداری
 - ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کسک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد و برای صلح کار کند

کارش درین زمینه سبب شد که در جهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو تانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روز مکی برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود: شما شاعر رویا ها استید و زنده نی را همواره مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر- بانتر باشید . درد تان را به طبیعت بگویید که قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگاهدارد . توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد . منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

متولدین ماه ثور :

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین ساخته اید . مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود .

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید . خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد .

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند .

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهر- بان نباشد . در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نمازید . شما با اندیشه های خود زنده گی کنید .

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد بود کند و عشق واقعی و نخستین راه ندارد . اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه نگاهدارد . بحث در باره و فیما مفید نیست . بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید .

متولدین ماه دلو :

این هم يك تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما میخواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیز های زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه - کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید . هنوز در دنیای ما کسانی زیادی هستند که - میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند .

متولدین ماه سرطان :

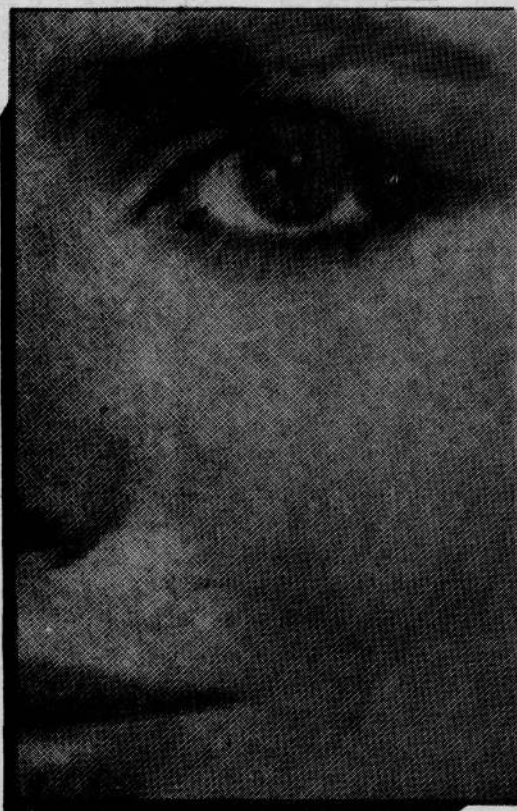
شما تحمل و شکنجهایی را خیلی زیبا تجربه می کنید نامه می به شما میرسند که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت . دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت .

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد . سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید . پراکنده کسی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میاورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره - سازی آن عاجز خواهید ماند .

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید . رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید .



کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تبریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عساده شما مانند سبادون، جوانان امروز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی .
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنگ را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالک و است مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب
 در تمام مراکز فروش

بویا هر هالی که تازه برسد
 خرید نمایید
 همه فواید از دست
 ندهید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**